

■ حکومت و مبانی کارآمدی

■ دکتر محمد جواد لاریجانی

اشاره

یکی از اشکالات انقلاب پررکت اسلامی در ایران، مطرح شدن مسألهٔ مملکت‌داری به نحو جدی برای نسل معاصر است. در دوران پیش از انقلاب، طبیعتاً فعالیت سیاسی در مبارزه با رژیم ذور و طاغوت متمرکز بوده، لذا نسل جوان و با استعداد در دانشگاهها به رشته‌های علوم سیاسی و معارف مربوط به مملکت‌داری رغبتی نشان نمی‌داد. افراد با استعداد به رشته‌های فنی یا پزشکی می‌رفتند و از میان آنها هم فعالترین چهره‌های سیاسی بروز می‌کرد. در حوزه‌های علمیه نیز تمرکز توجه به مسائل مملکت‌داری نبود. اما انقلاب اسلامی جهشی در دوران سیاسی به وجود آورد و نسل حاضر به دوره‌ای جدید وارد شده که در آن، حکومت و مبانی و نحوهٔ عمل آن در درجه اول اهمیت قرار گرفته است.

امروزه که بیش از پانزده سال از تأسیس حکومت اسلامی در مین عزیزگذشت است؛ درس مهمی سیاسیون ما آموخته‌اند: مملکت‌داری نیاز به تدکرات سازمان‌یافته، دقیق و صرفاً با هنرمندیهای فردی و مقطعی کار تمام نمی‌شود؛ این خود بک علامت جدید از پختگی نظام، ملت و حکومت است. هنرمندی سلطنت‌یافته در قالب معارف و علوم و فنون مختلف - که همهٔ آنها را تحت عنوان «معارف حکومتی» می‌نامیم - سابقه‌های طولانی در جهان دارد و فرزندان بسیار در طول قرون و اعصار عمر خود را صرف کشف رموز آن کرده‌اند. در ایران هم سابقهٔ مهم تاریخی برای معارف حکومتی وجود دارد، گرچه حکومتها به سنای دین کلمهٔ «اسلامی» نبوده‌اند. مثلاً، شیخ‌الرئیس ابن سینا و فادایی و خوانساری نصرالدین طوسی هر یک به علت فرصت و امکاناتی که برای مملکت‌داری پیدا کردند، در جهت تبیین و ترویج و بسط معارف حکومتی کوشیدند. تاسفانه دورهٔ فزونی عظیم پیدا شد و چون فرصت حکمرانی عملاً وصال‌مان کم دست می‌داد، بسط معارف حکومت ضعیف و بلذک منسوخ گشت. تا اینکه آفتاب بشریت، حضرت امام خمینی (قدس سره) (شرف) پیدا شدند و اثنای افتاد که در تاریخ ما یگانه بود و فرصتی طلایی برای حکومت کردن، بر مبنای اسلام به وجود آمد. آنگاه معارف حکومتی هنوز در میان علما و دانش‌پژوهان ما به نحو جدی دنبال نمی‌شود. این امر تقصیر ای است که باید نسل حاضر بی‌درنگ به رفع آن پردازد. از ابتدای تأسیس مرکز پژوهشها، به همت ریاست محترم مجلس شورای اسلامی در دورهٔ چهارم، مطالعه و پژوهش در همهٔ شئون مملکت‌داری و به ویژه در معارف و علوم مبنایی آن در برنامه‌های علمی مرکز قرار داشته و یکی از رسالتهای کتابخانه و مرکز اسناد فارابی، که در مرکز تأسیس شده است، در این جهت است. اگرچه ضرورت‌های کاری و مسائل مربوط به دوران راه‌اندازی مرکز سبب شده است که وقت و همت کمتری صرف این امر شود، لیکن، اهمیت مسأله هرگز فراموش نشده است. رسالهٔ حاضر تلاشی در این مقوله است و امیدواریم که همواره بتوانیم در مضامین بخشی را به مباحث مبنایی در باب حکومت اختصاص بدهیم. به مته و عونه.

۱- در باب ماهیت حکومت دو سؤال مهم و اساسی وجود دارد که مسائل عمده حکومت، همه از فروع و شاخ و برگهای ناشی از تلاش برای فهم این دو سؤال است. سؤال اول، مشروعیت و سؤال دوم کارآمدی است. در واقع سؤال مشروعیت درباره توجیه عقلی انفاذ حکم حاکمان است؛ حکومت بدون حاکمیت معنا ندارد؛ هنگامی که حاکم می‌خواهد اعمال حاکمیت کند، سؤال مشروعیت مطرح می‌شود؛ چرا حکم حاکم باید عمل شود؟ مرز حکومت عقلایی و غیرعقلایی در همین نقطه است؛ اگر حاکمان مثلاً بگویند «چون ما قدرت را در دست داریم پس باید از ما پیروی کنید»، و یا «پدران ما بر این نهج عمل می‌کردند، پس ما هم باید بکنیم» و امثال اینها، در آن صورت برای حاکمیت، توجیه ارائه شده است، اما عقلانی نیست. اما اگر مبنای توجیه عقلایی داشتن باشد، در آن صورت حکومت عقلایی می‌شود. توجیه عقلایی یعنی اثبات «درست بودن» حاکمیت!

سؤال دوم، در مورد کارآمدی است: آیا اعمال مختلف یا «تک عملهای» حکومت، «درست» (عقلایی) هستند؟ چه بسا حکومتی مشروع است، ولی عملکرد آن درست نیست و چه بسا حکومتی نامشروع که عملهای درست از آن صادر می‌شود! در این رساله مسأله کارآمدی محور بررسی است.^۱

۲- ریشه کارآمدی در ماهیت «عامل» بودن حکومت است، یعنی همان طور که «فرد» عامل است و فعل اختیاری از وی صادر می‌شود، حکومت هم به شکل جمعی^۳ مصدر فعل اختیاری است. هر کجا عاملی باشد که مصدر فعل است بلافاصله سؤال کارآمدی در باره آن عامل - چه فرد و چه حکومت - مطرح می‌شود. البته میان فرد و حکومت انواع دیگر «تجمعهای عامل» وجود دارند - مانند کمپانیها، حزبا و... که در مورد آنها نیز مسأله کارآمدی مطرح می‌باشد [حواشی (۱)]. لیکن، حکومت سئو تجمعهای عامل و کاملترین نوع نظم اجتماعی است و در این رساله همواره این گونه مسائل مورد نظر است. بنابراین، کارآمدی به نحوه صدور فعل از عامل مربوط است. به این نحو که:

«هر عاملی، فرد یا جمع، که افعال «درست‌تر» (معقولتر) از او صادر شود، کارآمدتر است [حواشی (۲)]. بنابراین، هر آنچه در باب کارآمدی حکومت می‌گوییم باید به ماهیت عمل معقول (یا کاردرست و به تعبیر اصیل، عمل صالح) مربوط شود. برای این منظور ابتدا لازم است ساختار «عمل» را به نحو عمومی بیان کنیم و سپس، نقاطی را که «درستی» (و در واقع کارآمدی) به آن

۱- مسأله مشروعیت را در رساله دیگری مطرح کرده‌ام. رجوع کنید به: محمد جواد لاریجانی، نقله «پنداری و مدرسیسم» (تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۲).

2- Factor

3- Collective

وارد می‌شود روشن نماییم^۱. به منّه و عونہ.

خلاصه یک تئوری عمومی برای اعمال ارادی

۳- همواره عامل، چه فرد باشد چه جمع، در شرایط و وضعیت خاصی دست به ارتکاب عمل می‌زند. مفهوم «وضعیت حقیقی عمل» یک مفهوم کلیدی است؛ «وضعیت» یعنی بخشی از عالم واقع، و هنگامی که برای یک عمل خاص در نظر گرفته می‌شود، در واقع نوعی ارتباط - نه الزاماً علی - با عامل و عمل دارا خواهد بود. می‌توانیم بگوییم که میان وضعیت حقیقی و عمل رابطه‌ای دیالکتیک وجود دارد: از یک سو عمل در رحم وضعیت رشد کرده و متولد می‌شود و از سوی دیگر، نفس صدور عمل وضعیت جدیدی را بوجود می‌آورد. در بیان تئوری خود در باره اعمال، در حد نیاز از علایم استفاده خواهیم کرد و معتقدیم این امر ما را در روشنتر دیدن ارکان تئوری یاری خواهد داد.

می‌گوییم «عامل X در وضعیت S دست به عمل A زده است»؛ پس عناصر اصلی که در این تئوری مورد مذاکره هستند ترکیبات سه‌گانه‌ای هستند از قبیل: $\langle X; S, A \rangle$ عناصری از قبیل A را عناصر «عملی»^۲ می‌نامیم. عناصر عملی «فضای» اعمال را تشکیل می‌دهند، همان طور که عناصر مادی فضای مادی را.

۴- فرض کنید A یک عنصر عملی

باشد، یعنی: $A = \langle X; S, A \rangle$

به عبارت دیگر؛ فرض کنید عامل X در وضعیت S عمل A را مرتکب شده باشد؛ در آن صورت سه رکن عمده برای این عنصر عملی وجود دارد:

رکن اول: فهم یا تلقی است که عامل X از وضعیت S دارا می‌باشد، بدیهی است این فهم می‌تواند به واقعیت بسیار نزدیک و یا با آن فاصله زیاد داشته باشد. مثلاً تاجری که در آستانه ورشکستگی است اما فکر می‌کند اوضاع خوب است و دست به معاملات بزرگ می‌زند؛ یا فرمانده لشگری که فکر می‌کند در حال شکست است و تسلیم می‌شود، در حالی که می‌توانست با قدرت بجنگد و پیروز شود! این فهم عامل X از وضعیت S را با علامت p نشان می‌دهیم و به آن می‌گوییم «وضعیت فهم شده یا فرض شده»^۳ علت اینکه آن را با علامت کوچک نشان می‌دهیم - درحالی که وضعیت حقیقی را با علامت بزرگ - این است که وضعیت

۱- مفهوم عقلانیت و یا عقلان بودن، در کارش نظری ما حول کارآمدی، نقش کلیدی دارد. برای توضیح دقیق آنچه در ذهن از این مفهوم داریم رجوع کنید به: محمد جوادی لاریجانی، «از مدرنیسم تا فرامدرنیسم»، مجلس پژوهش، شماره ۵، (۱۳۷۲) صفحات ۳۳ الی ۳۸.
یکی از جهات مزبور، که ذکر آن در این مختصر ضروری است، نقش «اسلام» در ماهیت عمل فرد و یا جمع است؛ ما اسلام را موضوعی زائد و یا مزاحم برای عقل نمی‌دانیم، بلکه «عقل» ما را به اسلام می‌کشاند و سپس خود در فضای «وحی» به کمال حقیقی می‌رسد؛ عقلی که ما آن را مبتدای وحید برای هدایت و آرزوهای عمل می‌دانیم، عقلی است که مبره درخت مبارک شرع و (دین) است و این امر نه تنها خللی به ساختار ذاتی عقل وارد نمی‌کند بلکه آن را در معرفت حقیقی و اصیل قرار می‌دهد. «حکومت اسلامی» ساقط کردن عقل از حاکمیت اول نیست بلکه، آن را به رتبه حقیقی آن صاعد کردن و با قدرت در تمام شئون حاکم نمودن است.

2- Practical Elements
3- Perceived Situation

اولدیشه

پلی عبور می‌کند و کیف پول او در رودخانه می‌افتد، وضعیت مراد، دستیابی به کیف پول است اما برنامه اقدام شامل بیرون آوردن سریع لباس، شیرجه رفتن در رودخانه، یافتن کیف و به سطح آب بازگشتن و لباس خود را پوشیدن است. هسمان طور که ملاحظه می‌نمایید برنامه اقدام در هر مرحله یک «دستورالعمل» برای عامل است. نکته مهم دیگر بی‌واسطه بودن اعمال نسبت به عامل است، یعنی اگر وضعیت مراد s را با p_1 مقایسه نمایید می‌بینید که s یک خواسته است که «باید» محقق شود، اما p_1 یک دستور عمل است که باید عمل شود، p_1 باید بی‌واسطه توسط عامل صورت گیرد.

حالت ارکان سه‌گانه عمل - عنصر عملی - را برشمردیم، باز مطلبی درباره‌ی اعلام داریم: از آنجا که ارکان همه به عنصر عملی نسبت داده می‌شوند لذا هنگامی که عناصر عملی متعددی مطرح باشد، برای تمایز، نام A را روی ارکان می‌نویسیم مانند:

$$P \rightarrow S_A \rightarrow S_p$$

۵- حال مفهوم مهم دیگری را در تئوری خود بیان می‌کنیم که پایه‌ی معرفت به اعمال، بر آن نهاده شده است. فرض کنید عامل X در وضعیت S عمل A را مرتکب شود، اگر بپرسیم «چرا عامل X در وضعیت S عمل A را مرتکب شد؟» مطابق تئوری ما، اگر در جواب ارکان سه‌گانه عنصر عملی $(X; S, A)$ را بیان کنیم، جواب کاملی

حقیقی s بخشی از عالم واقع است و تعیین دارد؛ درحالی که وضعیت فهم شده، s عمدتاً می‌تواند مجموعه‌ای از گزاره‌ها باشد و حتی گزاره‌های متناقض که هیچ وضعیت حقیقی خارجی متناظر نخواهد داشت!

رکن دوم: «وضعیت مراد» است که با علامت s نشان می‌دهیم و مقصود وضعیتی است که «اراده» عامل بر تحقق آن قرار گرفته است. بنابراین، وضعیت مراد غیر از وضعیت مورد آرزوست، چه بسا آرزوها که انسان هیچگاه قصد تحقق آنها را نمی‌کند! باز هم s ، وضعیت مراد، عملاً باید توسط تعدادی گزاره بیان شود، و این مجموعه گزاره‌ها می‌تواند متناقض هم از آب دربیاید، پس هیچ تعهدی در لزوم وجود وضعیت حقیقی نظیر s منطقی وجود ندارد.

رکن سوم: برنامه (پروتکل) اقدام است که با علامت P نشان می‌دهیم. هر برنامه رسته‌ای است محدود از اقدامهایی که عامل باید انجام دهد:

اقدام p_1 در میان اقدامها جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا مبادرت بدان عمل A را بوجود می‌آورد و شاید اوضاع چنان دگرگون شود که عامل هم وضعیت مراد جدیدی و هم برنامه اقدام دیگری را برگزیند. در نظر عامل، برنامه P باید باعث تحقق وضعیت مراد یعنی s شود.

لازم به توضیح است که هر «اقدام» در برنامه یک «دستور» عمل است، عملی که عامل باید انجام بدهد. مثلاً، فردی از روی

ارائه داده‌ایم. بدین جهت مجموعه ارکان سه گانه را، توصیف علی^۱ می‌خوانیم:

$$s^M = \langle C^M, P^M, s^M \rangle$$

به عبارت دیگر، فهم عنصر عملی M به این است که بدانیم عامل X چه تصویری از وضعیت خود در هنگام عمل داشته (s_p) و براساس آن تصویر، چه وضعیتی را اراده کرده (s_h) و خلاصه برای تحقق آن خواسته، چه برنامه عملی را برگزیده است (P).

۶- اکنون برای روشن شدن مطالب فوق مثالی را مطرح می‌کنیم و سعی می‌شود که مفاهیم مختلف را در مورد مثال، توضیح دهیم.

فرض کنید آقای «حسن دورنگر» بر پشت بام یک ساختمان پنجاه طبقه ایستاده است و به اطراف و پایین نگاه می‌کند. در یک لحظه این طور احساس می‌کند که قدرت پرواز پیدا کرده است و لذا تصمیم می‌گیرد که به میان فضا بجهد و دستهای خود را مانند دو بال باز کرده یک دور در آسمان تهران دور بزند و مانند کبوتری سبک‌بال به نقطه اول باز گردد. برای نیل به این مقصد، ابتدا به لبه پشت بام می‌آید و سپس مقداری خم شده و خود را به میان فضا پرتاب می‌کند. اما با سر به داخل دریاچه کنار ساختمان می‌افتد و مردم او را از غرق شدن نجات داده و مدت دو ماه در بیمارستان بستری می‌گردد!

در فرض بالا یک مورد «عمل ارادی» توضیح داده شده است؛ بدیهی است در عمل فوق، عامل آقای «حسن دورنگر» است: (حسن دورنگر = X)

وضعیت حقیقی، S، این است که آقای عامل در پشت بام مانند هر جسم دیگر، در حوزه جاذبه زمین قرار دارد و پرواز یا هر حرکت دیگر وی، تابع قواعد دینامیک است. عمل انجام شده (A) عمدتاً پرش از پشت بام است لیکن می‌توانیم با حفظ شرایط، یعنی X و S بگوییم عمل اول، آمدن به کنار لبه بوده و عمل دوم، پرش می‌باشد که فعلاً این مسأله اهمیتی برای بحث ما ندارد. بنابراین، «عنصر عملی» که برای بحث داریم عبارت است از:

$$s^M = \langle X; S; M \rangle$$

که در آن عوامل S, X و A دقیقاً تعریف شده‌اند. سؤال دیگر، ارکان این عنصر عملی مطابق تئوری ماست:

s_p : یعنی تصویری که عامل X از وضعیت S داشت؛ در اینجا یک تفاوت عمده بین این تصویر و وضعیت حقیقی وجود دارد: آقای حسن دورنگر فکر کرد قادر است مانند یک پرنده به راحتی پرواز نماید در حالی که وضعیت حقیقی، سفره پهن جاذبه زمین بوده است!

s_h : عامل، مبتنی بر برداشت غلطی که از وضعیت حقیقی داشت، یک «گردش فضایی» برای خود در نظر گرفت و تصمیم گرفت آن را عملی کند.

P: برنامه عمل آقای X دقیقاً طراحى شد بدین شکل که:

در مرحله اول، p_1 : به کنار پشت بام آمده و به فضا می‌جهد؛

در مرحله دوم، p_2 : دستهای خود را باز کرده

آندیشه

همه از یادگارهای ارسطو است. بعدها مفهوم نظری و عملی تغییر کرد، گویی چیزی که «عملی» است لایق بحث نظری نیست؛ بلکه مربوط به «کاربرد» است. «کاربردی» بودن غیر از عملی بودن در اصطلاح ارسطوست: «عملی» یعنی مربوط به عنصر عمل ارادی؛ لذا می‌تواند ظریفترین مباحث نظری (توصیفی) را به همراه داشته باشد. علاقه به بحث درباره «اعمال» از دو جهت مطرح می‌گردد: یکی از جهت فهم حقیقی ماهیت آنها، که در این زمینه مسائل مختلفی وجود دارد که در تاریخ، مسأله جبر و اختیار معروفترین آنهاست، اگر چه به نحو مسلم مهمترین آنها نیست؛ مسأله جسم و روح، بدن و ذهن^۱ و مسائل دیگر از این قبیل به این مقوله وصل است.

جهت دوم مربوط به مبنای ارزیابی اعمال یا مبنای «درستی» آنهاست که به مسأله سعادت وصل می‌گردد. قداما در بحث مربوط به حکمت عملی (یعنی: حکمت مربوط به بحث اعمال)، بیشتر جهت دوم را مد نظر داشتند، سپس در طی دو قرن گذشته، با توجه به بسط اندیشه‌های مادی و سکولار، نوعی فرار از طرح مسائل نوع دوم بوجود آمد و جهت اول بیشتر مورد نظر قرار گرفت به طوری که عملاً بحث مربوط به اعمال از رونق افتاد. اما در نیمه دوم قرن بیستم، توجه رشته‌های متعددی از معارف مانند، جامعه‌شناسی، منطق، علوم

و در آسمان شهر جولان می‌دهد و تعادل خود را حفظ می‌کند؛

در مرحله سوم، p_3 : چرخشی به روی آسمان شهر می‌زند از جنوب به سمت شرق، شمال شرقی، شمال، غرب و دوباره جنوب؛ در مرحله چهارم، p_4 : در بخش غربی، هنگامی که همه مردم برای تماشا، به پشت بامها آمدند مقداری مکث کرده برای مردم پیام می‌دهد؛ و اجازه می‌دهد صدا و سیما از او فیلم تهیه کند؛

در مرحله پنجم، p_5 : درست مانند یک عقاب تیزپرواز به نقطه آغاز حرکت؛ باز می‌گردد. پس:

$$P = \langle p_1, p_2, p_3, p_4, p_5 \rangle$$

اما پس از اقدام اول، p_1 ، داستان (وضعیت) عرض می‌شود و او سر از بیمارستان در می‌آورد و یک ماه بستری می‌شود. البته اقدامهای دیگری را نیز در پیش می‌گیرد.

فهم داستان یعنی درک توصیف علمی عمل $C_d = \langle s_p, s_d, P \rangle : A$

۷- اکنون بخش مربوط به تئوری عمومی افعال ارادی را با مختصر اشاره‌ای در باره مبحث افعال ارادی در میان متأخرین، تمام می‌کنیم. قدیمی‌ترین و عمده‌ترین اثر باقی درباره افعال ارادی، از ارسطو است، لیکن فیثاغورث، سقراط و افلاطون مسلماً پیش قراولان بحث در یونان باستان بوده‌اند. نظر و عمل (تئوری و پراکسیس) و عقل نظری و عقل عملی و منطق نظری و منطق عملی

کامپیوتر نظری، هوش مصنوعی، فلسفه تحلیلی، منطق فلسفی و اقتصاد بحث اعمال معطوف شده است.

احصای کاوشگران و آثار مهم آنان در پنجاه سال گذشته کار دشواری است و جای آن در این مختصر نیست، در اینجا فقط نام سه تن از بزرگان و محققان فعال و زنده معاصر را می‌آوریم. فون رایت^۱، جان سرل^۲ و دانولد دیویدسن^۳.

تئوری ارائه شده در این نوشتار که آن را «تئوری ذاتی عمل»^۴ نامیده‌ام، اولین بار در سال ۱۳۶۵ در درسهای فلسفه در دانشگاه تهران برای دانشجویان ارائه شد و سپس خلاصه‌ای از آن در چند اثر آمد^۵.

اگرچه در این مسلک، از آرای دیویدسن و سرل استفاده‌های فراوان برده‌ایم، لیکن، تئوری عرضه شده به نظر ما از نظرات آنان کاملتر و جامعتر می‌باشد. به عنوان مثال، آنچه دیویدسن به عنوان «توصیف علی»^۶ می‌خواند شامل وضعیتی مراد نیست، درحالی که بدون آن، فهم فعل، حتی اگر تمام قدمها روشن باشد، ممکن نیست.

کاربرد تئوری عمومی در بحث کارآمدی حکومت

۸- ارسطو در کتاب سیاست، حکومت را محل ظهور کمالات فردی می‌داند و آن را عنصری بالقوه برتر از فرد می‌شمارد، چرا؟ بسدیهی است جهت مورد نظر از لحاظ «عملی» است، یعنی کمالات فردیه در افعال وی ظاهر می‌شود و حکومت، از لحاظ «عمل» در سطح بالقوه کاملتری نسبت به فرد

است. برهان این مطلب، به کمک تئوری ذاتی عمل، چنین خواهد بود؛ به ارکان عمل توجه نمایید: اولاً، فهم وضعیتی حقیقی، (P)، در مورد فرد، توسط دانش و اطلاعات وی صورت می‌گیرد، درحالی که در حکومت عقول متعددی با امکانات وسیع اطلاعاتی - علمی می‌توانند در این امر دخیل باشند. ثانیاً، رکن وضعیتی مراد، (S)، را در نظر بگیرید؛ فرد براساس انگیزه‌ها و ارزشها تصمیم می‌گیرد، درحالی که در حکومت، وضعیتی مراد طی روند دقیق تصمیم‌گیری - با توجه به امکانات و اساس حکومت - می‌تواند طراح می‌گردد. ثالثاً، رکن برنامه‌ی عملی، (P)، هم در مورد فرد با توجه به تجربیات وی طراحی می‌شود، در حالی که در حکومت، دستگاههای مختلف اجرایی و برنامه‌ریزی و تهیه استراتژی می‌توانند به نحو دقیق برنامه عمل را طوری طراحی کنند که هم در چهارچوب مقررات باشد و هم هادی به مقصود. لذا همان طور که ملاحظه می‌نمایید به راحتی می‌توان نظر ارسطو را براساس تئوری اثبات کرد.

۹- اکنون با در دست داشتن تصویری از

1- Von Wrig Wright

2- John Searle

3- Danold Davidson

4- Intrinsic Theory of Action

۵- رجوع کنید به:

- محمدجواد لاریجانی، نقد دینداری و مدرنیسم، (تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۲)، فصل ششم.

- محمدجواد لاریجانی، از «مدرنیسم تا فرامدرنیسم»، مجله مجلس و پژوهش، شماره ۵ (۱۳۷۲)، صفحات ۸-۳۳.

6- Donald Davidson, Action and Event, (Cambridge: MIT Press, 1978), P. 104.

تعداد و وسعت آنها کاسته نمی‌شود. لذا، سه موضوع از این حوزه وسیع را برای بحث در این رساله برمی‌گزینیم: نقش کارشناسی، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری. البته هریک از مسائل فوق، به ارکان متعددی از عمل یا به سرچشمه‌ها مختلفی از سه سرچشمه اصلی مسائل کارآمدی مربوط می‌شوند.

کارشناسی و برنامه‌ریزی

۱۰- کارشناسی و کارآمدی: یکی از علائم کارآمدی ظهور «کارشناسی» در نظام حکومتی و نقش آن در عمل حکومت است. مطابق تصویری که از ساختار عمل داده‌ایم، کارشناسی در سه حوزه از کار حکومت وارد می‌شود: اول، ارائه تصویر واقع بینانه از وضعیت حقیقی در مورد هر عمل؛ دوم، کارشناسی در طراحی وضعیت مراد و سوم، کارشناسی در تنظیم و هدایت عملی برنامه. در ادامه به بحث درباره هر یک می‌پردازیم.

۱۱- ارائه تصویر واقع بینانه از وضعیت حقیقی در مورد هر عمل؛ این بخش علمی‌ترین کارشناسی را نیاز دارد لذا، کارشناسان متصدی این کار عالمان برجسته در فنون مربوطه (مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی، سیاست، روابط بین‌الملل و...) خواهند بود. «واقع‌بینی» یعنی تصویری از وضعیت حقیقی ترسیم کردن که تا حد امکان به وضعیت حقیقی نزدیک باشد.

ماهیت عمل ارادی می‌توانیم لوازم کارآمدی حکومت را یکی پس از دیگری کشف کنیم؛ زیرا کارآمدی به نحوه عمل حکومت ربط دارد. در واقع، باید نحوه عمل حکومت در موارد سه گانه زیر مورد بررسی قرار گیرد: یک: حکومت در مورد هر اقدام، وضعیت حقیقی را چگونه و با چه دقتی می‌فهمد؟ دو: حکومت بر چه اساسی وضعیت مراد را انتخاب می‌نماید؟

سه: حکومت چگونه برنامه عمل خود را طراحی و اجرا می‌کند؟ از بررسی سئوالهای فوق که به نظر من سئوالهایی کلیدی است، به مسائل مختلف کارآمدی می‌رسیم. حال می‌توانم بگویم که به سرچشمه‌های اصلی کارآمدی رسیده‌ایم؛ مسأله‌ای مربوط به کارآمدی یک حکومت است که به یکی از ارکان اصلی عمل حکومت ربط داشته باشد، به نحوه فهم حکومت از وضعیت حقیقی مربوط باشد و یا به نحوه شکل‌گیری وضعیت مراد و یا مربوط به نحوه طراحی و اجرای برنامه (پروتکل) عمل باشد. به عبارت دیگر، به کمک تئوری که برای عمل ارائه کردیم، توانستیم حوزه مسائل مربوط به کارآمدی را به طور دقیق‌تر محدود کنیم. با توجه به خط‌کشی روشن در مورد حوزه مورد مطالعه در باب کارآمدی نظام، مسائل بسیار زیادی در این حوزه قرار می‌گیرد، اگر چه می‌توان این مسائل را به نحو منظم دسته‌بندی کرد، لیکن، چیزی از

انقلاب فوق‌الذکر البته به کمک نوآوریهای فراوانی که در چندین حوزه از علوم (مانند علوم کامپیوتر نظری، هوش مصنوعی) و فنون (مانند ارتباطات، ساخت کامپیوترهای سریع، فیبرنوری) صورت گرفته، ممکن شده است. آثار این تحوّل عمیق تنها در کار کارشناسان نیست بلکه، روابط اجتماعی را نیز به شدت تحت تأثیر قرار داده است و در آینده چهره زندگی بشر و رفتار اجتماعی او را کاملاً متحول می‌سازد. در چنین زمینه‌ای برخی در صدد طراحی وضعیت جدیدی برای ساختار سیاسی جهان هستند که در آن، عملاً غرب صنعتی رهبری (قیومیت) کُلّ عالم را به دست گیرد و سعی دارند که این نتیجه را به نحو محتوم و اجتناب‌ناپذیری، محصول تحولات جاری جهان و به ویژه انقلاب در «عملیات با اطلاعات» قلمداد نمایند. آنچه افرادی مانند: الوین تافلر^۱، فوکویاما^۲ و یا مک‌لوهان^۳ به زبانهای مختلف در صدد طرح آن هستند، همه از این قماش است. البته این خود یک اغوای تمام‌عیار است اما مقصود من از «اغوای اطلاعاتی» در بعد دیگری است که دقیقاً مربوط به امر کارشناسی می‌شود. می‌توانم این پدیده را به دو مقوله - زیر پدیده - تقسیم کنم: در مرحله اول، اغوایی است که خود کارشناس در اثر تماس با اطلاعات دچار آن می‌شود!

۱- رجوع کنید به: محمدجواد لاریجانی، نظم بازی گونه، (تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۱)، فصل دوم.

2- Alvin Toffler

3- Francis Fukoyama

4- McLuhan

این امر، یعنی ارائه تصویری هرچه درست‌تر از وضعیت حقیقی، در مسائل مهم حکومتی می‌تواند کار بسیار دشواری باشد و روزها و ماهها تلاش علمی صدها عالم و سازمان علمی را طلب کند. ضروری است در این موضع، نقش درست اطلاعات را در فهم وضعیت حقیقی و همچنین نقش منفی و یا به عبارتی «پدیده‌ی اغوای اطلاعاتی» را توضیح دهیم:

اطلاعات در خالصترین نوع آن نقطه اتصال کاوشگر به عالم واقع است، مانند «مشاهده» در علوم طبیعی. البته آنچه در مفهوم عرفی متداول شده است درجات نازلتری از این امر را هم شامل می‌شود؛ مانند اینکه فرد بتواند به راحتی به آرای مختلف درباره یک موضوع دست یابد. اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم، باید میان «اطلاعات» و «عملیات با اطلاعات» تمایز قائل شویم. آنچه ویژگی مهم عصر حاضر بحساب می‌آید انقلابی عظیم در عملیات با اطلاعات است؛ و نه در نفس اطلاعات. البته اطلاعات دارای رشد شتابنده‌ای است که مستمراً خود را تزیاید می‌بخشد. اگر در نفس اطلاعات جهش بود، می‌بایست انقلابهای بزرگی در ریاضیات، فیزیک و جامعه‌شناسی و اقتصاد، مثلاً در دو یا سه دهه گذشته اتفاق افتاده باشد! اما، در عملیات با اطلاعات یک انقلاب تمام عیار اتفاق افتاده است و این امر در سه جهت عمده صورت گرفته است: جمع‌آوری اطلاعات، پالایش اطلاعات و بالاخره دسترسی به اطلاعات.

و در مرتبه دوم اغوایی است که حکومت دچار آن می‌شود، این اغوا مرتبط با کارشناس و استعانت او از اطلاعات است. اما در مورد مرحله اول، مسأله به معارفی برمی‌گردد که در آن «عمل» اختیاری عاملها (فرد یا جمعی) بخشی یا همه پدیده مورد مطالعه است. در این معارف - که به معارف انسانی مشهور است - نباید «وقایع‌نگاری» را با فهم وقایع خلط نمود. رشته گزارشی مفصل و دقیق از جریان واقعه می‌تواند به راحتی به کارشناس تلقی فهم واقعه را القاء نماید، در حالی که فهم واقعه به بازسازی جوهر درونی (و به تعبیر دقیقتر: هسته ارادی^۱ فعل باز می‌گردد^۲). به عبارت روشنتر: حجم وسیع اطلاعات که به سهولت در دسترس عالم قرار می‌گیرد می‌تواند وی را از وظیفه مهم فهم واقعه بازداشته و او را به «گزارشگری» وادار نماید. این «اغوای متدولوژیک» اطلاعات است. اما اغوای نوع دوم، «اغوای سیاسی» است: کارشناس به جای کشف واقع و ارائه آن، سعی دارد نظر تصمیم‌گیرنده یا تصمیم‌گیرندگان را شکل دهد؛ لذا با ارائه ارقام و اعداد و شواهد و ادله فراوان، به نوعی ذهن مسؤلان را بمباران اطلاعاتی می‌کند و سپس سعی می‌کند در چنین حالتی، دیدگاه مورد نظر خود را القا کند. طبیعی است که این عمل باید نوعی خیانت محسوب شود، لیکن، ما اکنون در صدد ارزیابی اخلاقی مسأله نیستیم بلکه، مسأله

«کارآمدی» نظام برای ما اهمیت دارد. چرا کارشناس دست به چنین عملی می‌زند؟ دلایل بسیار متنوعی وجود دارد، اما لازم است که در این جا به پدیده‌ای مشابه اشاره کنم: در بسیاری از موارد، شخصیت «مدیران» به نوعی است که فقط تحمل شنیدن حرفهایی را دارند که «دوست می‌دارند»^۱ و اگر کارشناس تصویری از وضعیت حقیقی‌ای ارائه دهد که با نظر مدیر مغایر باشد و یا با آرزوهای وی تناقض داشته باشد، مدیر به جای دقت مجدد در آرای خود، کارشناس را از کار برکنار می‌کند! در چنین وضعیتهایی، کارشناسان برای حفظ مناصب خود، و به عبارتی برای آب و نان^۲ حرفی می‌زنند که مدیران می‌پسندند. من این مطلب را در بسیاری از نهادهای اجرایی کشور می‌بینم. در جلسه‌ای، کارشناسی متعهد، به عنوان اعتراض به وزیر مربوطه، قبل از آغاز صحبت گفت: «آقای وزیر لطفاً ابتدا پیشنهادات خود را برای وقایع بفرمایید تا ما همان را گزارش دهیم». این حالت اگرچه بسیار فراگیر است اما خطرناک‌ترین نیست. نوع خطرناک این است که کارشناسان به علت عدم اعتقاد به کل نظام و یا رهبری نظام، سعی کنند در جهت اغراض خاص خود زمینه‌سازی نمایند! در چنین

1- Intentional Core

- ۲- برای بحث مفصلتر در این زمینه رجوع کنید به:
 - محمدجواد لاریجانی: نقد دینداری و مدرنیسم، (تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات، تهران، ۱۳۷۲)، فصل ششم.
 - محمدجواد لاریجانی: «از مدرنیسم تا فرامدرنیسم»، مجله مجلس و پژوهش، شماره ۵ (۱۳۷۲)، صفحات ۲۳ الی ۳۸.

می‌کنیم که حکومت است. در هراقدام حکومت، اولین جایی که مسأله «تصمیم» پیدامی‌شود، مرحله شکل‌گیری وضعیت مراد است؛ لذا، ما با دو مطلب مهم روبرو می‌شویم: یکی نحوه و سیاق دولتها در «مشی» عملی است و دیگری، نظام تصمیم‌گیری متناسب با آن مشی.

۱۳- در مورد نحوه مملکت‌داری می‌توان دو روش مهم را نام برد؛ یکی اداره مملکت براساس «کارپردازی» و دیگری «حکومت کردن با برنامه». در حکومت «کارپرداز»، در واقع حکمرانان منتظر مسائل هستند و مسائل به ترتیبی که مطرح می‌شوند مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و برای «حل و فصل» آنها از سوی حکومت اقدامهایی صورت می‌گیرد. البته این نوع تلقی می‌تواند توسط حکمرانانی مبنای کار باشد که معتقدند دولت باید صرفاً امنیت - به معنای وسیع کلمه - را برای مردم برقرار نماید و بسا و هرگونه توسعه و یا آبادانی باید با فکر مردم و با همت مردم صورت گیرد؛ دولت حل مشکل می‌کند نه اجرای برنامه. مطابق این نظر، اگر مردم نیاز به بیمارستان دارند، خودشان گرد هم می‌آیند و سرمایه‌گذاری می‌کنند و بیمارستان می‌سازند؛ اگر مردم نیاز به خودرو دارند، به همین نحو عمل می‌کنند و قس علی هذا. به عبارت دیگر، «حکومت کارپرداز» می‌تواند از یک مبنای فلسفی روشن درباره ماهیت حکومت و وظیفه آن و نقش مردم در نظم اجتماعی حاصل از حکومت سرچشمه گرفته باشد، لیکن، این

وضعیتی، کارشناس می‌تواند بخشی از یک خط یا جریان سیاسی معارض باشد که در لباس میش ظاهر شده است.

از این بحث مختصر می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که: در فهم واقع‌بینانه از وضعیت حقیقی، علمی‌ترین نوع کارشناسی مورد نیاز است، در عین حال، استفاده از کارشناس خود روش هوشمندانه و هنر خاصی را طلب می‌کند.

۱۲- دومین مورد که «کارشناسی» در ساختار عمل وارد می‌شود، کارشناسی در طراحى وضعیت مراد است، که در آن نوعی «مهندسی» عنصر اصلی است. مقصود من از کلمه «مهندسی» ویژگی توجه در ذهن است. همان طور که دربررسی خالص (ناب) علمی، ذهن صرفاً مدهوش فهم بهتر پدیده مورد نظر است، در توجه مهندسی، ذهن می‌خواهد با استفاده از آگاهیهای علمی موجود، «بهترین» راه را برای تحقق هدفهای خاص پیدا کند. بهترین یعنی چه؟ یعنی عملی‌ترین، کم‌آسیب‌ترین و مقبولترین. اما در مورد کارشناسی در این حوزه، طراحى هدف هم خود بخشی از این «مهندسی» است. من کلمه مهندسی را از جهت وجود نوعی زمینه متداول در مفهوم آن انتخاب کرده‌ام وگرنه، اگر در ریشه دقیق کلمه وارد شویم، ممکن است خیلی رسا نباشد. اجمالاً می‌توان گفت کارشناسی در این بخش از لحاظ علمی ضعیفتر و از لحاظ مهندسی قوی است.

طبیعی است که ما صحبت از عاملی

که آن قدر اهل خطر و تهوّر نیستند، بلکه، با رفتاری آرام بندبازی دقیقی را اجرا می‌کنند. مهمترین دستاورد ریاست این گروه در هر سطح یارده، حفظ همان ریاست است. اینان اساتید متبحری در «بده - بستان» سیاسی هستند و با نوعی «کار چاق کنی» سعی دارند هرکس را تا حدی نمک‌گیر کنند؛ از هر مخالف - ولو کوچک و ضعیف - سخت می‌هراسند و برای آنهاصلی مهم در اقدامها رضایت هرچه بیشتر مدّعیان «سهیم» است! اگر از این افراد پرسید چرا برای کارهایشان برنامه ندارند؟ چرا نقشه کلی ندارند؟ چرا استراتژی ندارند؟ در جواب می‌گویند: «آقا باید در عمل وارد شد و عملی فکر کرد و براساس واقع عمل نمود؛ چه فایده که در اتاقهای در بسته تئوری بیافیم؟ در میدان کار باید تصمیم‌گیری نمود». البته یکی از هزاران فایده روش کار چاق کنی در اداره کارپردازانه حکومت، این است که چنین دولتمردانی همیشه موفق هستند، زیرا، این آقایان اول تیر را رها می‌کنند، هرکجا اصابت کرد دور آن را خط می‌کشند و می‌گویند: «هدف همین جا بود!» با ذکر این نمونه‌ها می‌خواهم بگویم: اگرچه «حکومت کارپرداز» می‌تواند از یک تلقی فلسفی در باب ماهیت حکومت نشأت گرفته باشد اما در عمل، باعث ظهور دولتمردانی می‌شود که بسیار خطرناک هستند و مصالح مملکت را به باد داده و فرصتهای طلایی را به راحتی از دست می‌دهند.

جهت غالب نیست، و گرایشهای دیگری هم که مبنای فکری و فلسفی در ریشه حکومت ندارند، به علت خصصتهای خاص حکمرانان می‌توانند سبب پیدایش حکومت کاربردز باشند. در بین دسته اخیر، می‌توان گروهی از حکمرانان را نام برد که افرادی «خودمحور» و «مستبد» و «خودبزرگ‌بین» هستند و در حکمرانی، صرفاً از جریان صدور حکم توسط خودشان نسبت به رعایا لذت می‌برند و لذا «ریاست» را با زندگی فردی خود شبیه دانسته و حکومت را کلوب قدرت پنداشته و کمال آن را در ربط «متفرد» هر موضوع و حکم آن به خود می‌دانند! این گروه مردمی هستند که از هرگونه نظم و یا نظام مشورت و حکمرانی، که به نحوی دایره فرمانروایی را ضیق کند، گریزانند و در عوض، با اقدامهای تهوّرآمیز و سریع، نوعی قاطعیت را نمایش می‌دهند و در دفاع از چنین روش حکمرانانی هم به «مدیریت قاطع» و «انجام سریع کارها» متمسک می‌شوند.

کلوب قدرت، برای چنین افرادی، به سرعت محدودتر گشته و به «قدرت خانوادگی» تبدیل می‌گردد، برای چنین افرادی «قانون» دست و پاگیر بوده و همواره سعی دارند به نحوی از کنار آن بگذرند و اگر بتوانند آترا صریحاً زیر پا گذارند. ضمناً، این روش، رفتاری مختص سطوح عالیه تصمیم‌گیری نیست بلکه در سطح یک اداره هم می‌تواند پیاده شود.

به دسته دیگری هم می‌توان اشاره کرد

اگر بخواهیم با دیدی نقادانه به مشرب «کارپردازی» در رفتار حکومتی نگاه کنیم، باید توجه نماییم که اولاً: در حکومت «عقلایی» نه تنها مشروعیت توجیه عقلانی می‌خواهد بلکه «کارآمدی» نیز که اساس اعمال حکومت را در بر می‌گیرد، نیازمند توجیه دقیق عقلایی است و اگر در مشی کارپردازانه، این توجیه در یک نگرش امنیتی امکان‌پذیر باشد، در نگرش دیگر، که حکومت را دارای کمال و مسؤولیت و وظیفه می‌داند، به هیچ وجه جایی ندارد.

ثانیاً: در حکومت کارپرداز، به سختی می‌توان کار بزرگ یا پروژه‌ای ملی را اجرا کرد. دولت در غیر از حوزه امنیت، صرفاً کارپرداز موضعی است؛ این امر شاید برای کشورهای مدرن قابل توجیه باشد، اما برای کشورهای که دولت باید چرخ اقتصاد را به راه بیندازد و موتور محرک توسعه باشد، اصلاً جوابگو نیست.

ثالثاً: در دنیای امروز که حرکت حکومتها به شرکت در بازیهای پر مخاطره (والبته با احتمال بالا تر برد) شبیه شده است، بدون داشتن یک «استراتژی بُرد» به راحتی دولتها بازنده خواهند بود، زیرا، هر روز با شرایط جدیدی روبرو هستند و تا بخواهند جمع و تفریقهای موضعی را انجام دهند، فرصت برای حرکت از دست رفته است؛ عصر حاضر و آینده در پیش روی ما، عصر «حسابگری» عالمانه و اقدامهای حساب شده و جسورانه است. هرکس بیشتر ریسک کند - البته از روی حساب - شانس بُرد بیشتری دارد. دوره بازیهای با ریسک پایین

در سطح حکومتها به سر آمده است و در زمینه «ریسک بسالا»، سیستم کارپردازی جواب نمی‌دهد.^۱

۱۴- در مقابل تفکر کارپردازانه برای حرکتهای حکومت، مشی دیگری وجود دارد که آن را «مسلکت‌داری با برنامه» یا «حکومت برنامه‌دار» می‌نامیم.^۲

برای روشن کردن مفهوم برنامه، سه سطح مختلف برای آن قائل می‌شویم: سطح اول را «استراتژی ملی» می‌نامیم، سطح دوم را «طرح ملی» و سطح سوم را «برنامه اقدام بخشی». سطح سوم مربوط است به پروتکل اقدام و لذا بحث آن را به زمانی وامی‌گذاریم که کارشناسی مربوط به پروتکل عمل حکومتی را بررسی می‌کنیم. در این موضع، دو مورد باقی را مطرح می‌نماییم. ابتدا باید توضیح دهیم که لفظ «ملی» چرا پیدا شده است. استراتژی و یا برنامه، ملی می‌شود به دلیل این که اولاً، تمام امکانات ملت برای تحقق آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد و ثانیاً، این برنامه‌ها مربوط به ملت است و با «عزمی ملی» دنبال می‌شوند نه عزم حکمرانان در یک برهه‌ای خاص. البته حکمرانان در بوجود آوردن آن و یا تغییر آن می‌توانند نقش عمده داشته باشند، لیکن، معمولاً تحقق این نوع برنامه‌ها بیش از عمر یکی دو دولت به طول می‌انجامد. از سوی دیگر نباید حکمرانان چنین پندارند

۱- رجوع کنید به: محمدجواد لاریجانی؛ نظم بازی‌گوله، (تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۱)، صفحه ۶۵.
۲- همان، صفحات ۶۶ و ۶۷.

توجیه عقلی باشند، درست مانند اصل نظام (مثلاً مشروعیت) نیازمند توجیه عقلی است و البته باید از همان سرچشمه بجوشد. قید «تناسب»، این تصاویر را از اندیشه‌های «آخرالزمانی» که در صدد بیان شرایط نهایی کمال اجتماعی بشر هستند، متمایز می‌کند؛ تناسب، یعنی متناسب با وضع موجود و با میزانی از حقایق که امروز می‌شناسیم و براساس امکاناتی که امروز از آن خبر داریم. برخی، به ویژه در مورد توسعه اقتصادی، برای آن طول زمانی تعریف می‌کنند و آن را بین ۳۰ الی ۵۰ سال می‌دانند! من قصد ندارم وارد این بحث بشوم - اگرچه تعیین این معیارهای زمانی می‌تواند دارای مبنا باشد - لیکن با بیان آن می‌خواهم تفاوت این تصاویر را با آنچه افلاطون برای مدینه فاضله ترسیم می‌کند و یا هگل برای آخرالزمان قائل است، روشن نمایم.

تصویر مورد نظر در سؤال اول نقشه بهشت زمینی نیست، بلکه حدی است که ما، از جایی که هستیم، با توانی که در خود سراغ داریم و لیاقت‌های خود (علم، شرایط حقیقی جامعه، شرایط جهانی و ...) می‌توانیم باور کنیم که قابل تحقق است. شاید به سوی بهشت زمینی برویم، اگرچه فقط یک قدم! البته می‌توانیم به دو صفت «عقل» و «تناسب» در مورد صورت آینده از زاویه دیگری هم نگاه کنیم: در استراتژی ملی، تصویر آینده براساس ماهیت کمالی که برای انسان (و جامعه) قائل هستیم و همچنین

که می‌توانند خود، برحسب میل یا فهم خود، آن را تغییر دهند. لزوم «عزم ملی» برای تحقق استراتژی ملی و برنامه ملی، خود ایجاد می‌کند که در حکومت مکانیزم متناسب و متمایزی با سایر طرحهای دولت (مثلاً برنامه‌های بخشی) برای طراحان، تصویب، ارزیابی و تغییر آنها وجود داشته باشد، مکانیزم‌هایی که فراتر از حکمرانان است و به نقل کشور، یعنی «مردم» و «عزم ملی» وصل می‌شود.

حال می‌پردازیم به توضیح دو مفهوم استراتژی ملی و برنامه ملی:

الف - استراتژی ملی باید به سه سؤال مهم پاسخ بگوید:

سؤال اول، چه تصویری (معقول) از آینده‌ای مناسب (ایده آل) داریم؟

سؤال دوم، چه اولویتی در امور قایل شده‌ایم؟

سؤال سوم، چه چارچوب (مبنا) راهنمایی برای عمل حکومت داریم؟

اگر چه سؤال‌های سه گانه فوق با زبانی ساده بیان شده‌اند، اما کلی بودن آنها غالباً باعث سردرگمی می‌شود لذا، باید آنها را با دقت و صراحت بیشتر بیان کنیم. سؤال اول مربوط است به ترسیم «تصویری معقول از آینده‌ای مناسب». واژه‌های معقول و مناسب در این مورد نقش مهمی را بازی می‌کنند. در مقام ترسیم تصویر، می‌توانیم انواع شکلها را تصور کنیم؛ شرط معقول بودن می‌گوید: این تصاویر باید دارای

«عملی» بودن و یا ممکن بودن آن تصویر، تعیین می‌گردد. پایه اولی را «مبانی ارزشی» می‌نامند و پایه دومی را ملاکهای واقعی (یا مبانی واقع‌گرایانه)!

برای نمونه، حکومت اسلامی را در کشور خودمان ایران در نظر بگیرید. فرض کنید به عنوان یک کارشناس در موضع طرزاحی نسته‌ایم و برای یک ربع قرن آینده تصویر مورد علاقه را ترسیم می‌کنیم. از آنجا که اسلام برای انسان و رفتار وی در تنهایی و در جمع بنیانهایی ارائه می‌دهد که به کمال حقیقی او رهنمون خواهند بود، لذا، ما برای جامعه ۲۵ سال آینده می‌توانیم انتظارهایی داشته باشیم؛ مانند اینکه مردم حساسیت بیشتری نسبت به اسلام پیدا کرده‌اند، معاملات حرام کم شده است، روابط نامشروع کم شد و به عکس، زنان و مردان در چارچوب شرع (نکاح دائم یا منقطع) رابطه برقرار می‌کنند؛ مساجد آبادتر، مردم با اشتیاق بیشتر به عبادت و انجام فرایض روی می‌آورند و...؛ همه اینها از سرچشمه ارزشهای زیربنایی حکومت ناشی می‌شود و طبیعی است که معقول بحساب بیایند. اما در عین حال ما می‌خواهیم به نحو مستمر سالانه حدود ۷ درصد رشد داشته باشیم، می‌خواهیم نرخ بیکاری به کمتر از ۲ درصد برسد، نرخ تورم صفر شود و درآمد سرانه به حدود ۱۵ هزار دلار در سال برسد. اینها نمونه‌هایی از تصویر آینده براساس «تناسب» و «عقل» است. شاید من زیاده‌تر از حد لازم ریز شده باشم و صرفاً ارائه جهاتی از قبیل، پایین

بودن نرخ بیکاری، ثبات و استقرار اقتصادی، عدالت اجتماعی و سهم بالا در بازار منطقه، مثلاً کافی باشد.

ب- تا اینجا در باره اولین سؤال اساسی استراتژی ملی بحث کردیم. حال به سؤال دوم می‌پردازیم که موضوع آن چگونگی تعیین اولویتها در میان خواسته‌هاست. در تعیین اولویت، شرایط موجود و چشم‌انداز آینده مدنظر قرار می‌گیرد و با توجه به محدود بودن امکانات، نوعی اولویت در هدفها و خواسته‌ها تعریف می‌شود. در حکومت اسلامی، می‌توان گفت که خواسته‌های حکومت در وسیعترین و کلی‌ترین صورت، از سه سرچشمه اساسی ناشی می‌شود: اول، شأن اسلامی؛ دوم، امنیت و سوم، توسعه^۱. لیکن اولویت بین خواسته‌ها در هر برهه‌ای می‌تواند به نوعی باشد؛ مثلاً در دورانی که وطن اسلامی مورد

۱- ماکس وبر در تشریح انواع چهارگانه عمل اجتماعی، نوع معقول و عمل را به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته اول را اعمالی می‌داند که در آن، عامل وضعیت مراد خود را مستقیماً براساس معیارهای مستقل از بهای آن عمل و امکان دسترسی به آن خواسته تعیین می‌کند (Wertrational) مانند اینکه انسان جهاد در راه خدا را - مستقل از اینکه چه بهایی برای مجاهد از لحاظ آثار و مشکلات این امر دارد - هدفی مورد اراده قرار دهد. در مقابل این دسته، اعمالی هستند که در آن عامل هدفهای متعددی را در مقابل خود دارد و آنها را سبک و سنگین می‌کند و براساس «بهای» اعمال و اینکه تحقق خواسته‌ها تا چه اندازه ممکن باشد، هدفهایی را تعیین می‌کند (Zweckrational). به نظر من آنچه ما در سرچشمه‌های طرزاحی تصویر آینده اشاره کردیم، به نحو زیبایی با این دو نوع در «تلائم» است. ر.ک.:

Max Weber, *The Theory of Social and Economic Organization*, Translated by Talcott Parsons, (New York: Oxford University Press, 1947).

۲- رجوع کنید به: محمد جواد لاریجانی، مقولای در استراتژی ملی، (تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹)، صفحه ۳۹.

تهدید جدی نظامی قرار گیرد، مسأله امنیت در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد، یا در زمانی که توسعه کشور اهمیت اول را می‌یابد سایر هدفها به درجات بعدی منتقل می‌شوند. حال اگر کشور در موقعیتی امن قرار داشت و توسعه هم به حد بالایی رشد یافت، تعمیق جایگاه اسلامی کشور در میان سایر بلاد اسلامی می‌تواند در درجه اول قرار گیرد. البته سه رکن فوق‌الذکر در هر تنظیمی از اولویتها حاضر خواهند بود و «اولویت یافتن» صرفاً گویای مهمتر بودن به شکل مطلق نیست بلکه ویژگی عصر و امکانات را می‌نمایاند.

ج- سؤال سومی که استراتژی ملی باید بدان پاسخ بگوید، چگونگی عمل است. مقصود این است که در استراتژی ملی، پس از تبیین هدفها و اولویتها، باید مسیر عمل را آنقدر روشن کنیم تا حکومت بتواند برپایه استراتژی فوق، «برنامه» ملی را تدوین نماید. برنامه ملی بلافاصله پایه طراحیهای عملی حکومت در هر بخش قرار خواهد گرفت. «استراتژی ملی» باید پایه عمل حکومت باشد لذا، باید بیانگر چنان اصول یا ساختاری باشد که عامل (حکومت) با مراجعه به آن بتواند برنامه اقدامهای خود را سامان دهد. از این جهت «استراتژی ملی» شامل «اصول عملی» است که در آن ما کلمه اصول را در معنای «دقیق» آن به کار گرفته‌ایم. چرا می‌گوییم دقیق؟ مگر معنای غیر دقیقی رواج دارد؟ در پاسخ باید بگویم

آری! امروزه رسم شده است که هر کس مطالبی را که دوست دارد به عنوان «اصول»، «اصول ثابت» و امثال اینها بیان می‌کند. این معنی غیردقیق است. در معنای دقیق کلمه، «اصول» دارای دو مفهوم مختلف است؛ در مفهوم اول، اصول در کاوشهای نظری، که به دنبال ارائه «توصیف» از پدیده‌ای عینی هستند، مطرح می‌شود. در این مفهوم، اصول مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که عالم در فهم پدیده به آنها اتکا کرده و ابعاد ریز و جزئی‌تر را کشف (و یا استنباط) می‌کند. در مفهوم دوم، اصول در زمینه «عمل» مطرح می‌گردد - که همان مفهوم مورد بحث در استراتژی ملی است - در این مفهوم «اصول» باید برای عمل در هنگام رجوع راهگشا باشد. همان‌طور که ملاحظه می‌نمایید، «ربط» یکی از ویژگیهای اساسی مفهوم اصول در عالم کاوشهای نظری و عملی است. مسلماً اصولی که صد در صد درست هستند (مانند قضایای صادقه) اما بی‌ربط! در مقایسه با اصولی که مربوطند ولی نادرست، ارزش بسیار کمتری دارند. «ربط»، یعنی اگر آن اصول مربوط به تنوری در علم توصیفی است، باید در مورد پدیده مورد نظر مبانی‌ای را ارائه دهد که در مراجعه عالم، مفید در فهم پدیده است و اگر آن اصول مربوط به عمل است، باید در هنگام رجوع عامل، راهگشا باشد. خلاصه کلام اینکه، استراتژی ملی از تبیین هدفها (تصویر معقول و مناسب آینده)

آغاز می‌شود و پس از اولویت‌بندی مقاصد، راه عمل را در نحو کلی آن قدر روشن می‌کند که حکومت بتواند بر مبنای آن «برنامه ملی» را بسازد.

۱۵- اکنون، پس از توضیح در باره استراتژی ملی، به بررسی دومین سطح برنامه‌داری، یعنی «برنامه ملی» می‌پردازیم. برنامه ملی، براساس استراتژی ملی برای عمل حکومت در دوره‌های مختلف، طراحی می‌گردد. یعنی، هنگامی که استراتژی ملی روشن شد، حکومت برای نیل به هدفهای آن، دوره‌هایی را طراحی می‌کند و در هر دوره یک یا چند برنامه اجرا می‌نماید. برنامه‌های پنجساله توسعه نمونه بارز این‌گونه تلاشهاست. چند برنامه پنجساله، یک دوره را می‌سازد (مانند دوره خیزش اولیه، دوره تعدیل، دوره مدرنیزاسیون). برنامه ملی خود اساس عمل جزیی حکومت می‌شود؛ یعنی براساس آن حکومت طرح اقدام سالانه و یا جزئی‌تر را برای بخشهای مختلف تهیه می‌کند. برنامه «اقدام بخشی» جزئی‌ترین واحد «برنامه‌داری» است که در یک حکومت «برنامه‌دار» وجود دارد.

از آنجا که بررسیهای ما حول نقش کارشناسی است، می‌توانیم در حکومت برنامه‌دار، نقش کارشناسی را در سه سطح مختلف برنامه‌داری مورد توجه قرار دهیم: در سطح اول، که طراحی استراتژی ملی است، کارشناسی نزدیکترین فاصله را با «علم» و «مکتب» (با مبانی فلسفی حکومت

و فرهنگ) دارد؛ در سطح دوم، که برنامه ملی مطرح است، کارشناسی به طراحی فنی نزدیکتر می‌شود و در سطح سوم، که «برنامه اقدام بخشی» است، باید کارشناسان جزئی‌نگرتر و در امور مربوط به خود «فنان‌تر» باشند. خلاصه کلام اینکه، کارشناسی در رکن دوم عمل - که طراحی «وضعیت مراد» است - به شبکه پیچیده و دقیقی از آمادگیهای مختلف متصل می‌شود.

تصمیم‌گیری

۱۶- وقتی به ارکان سه گانه عمل نگاه می‌کنیم، می‌بینیم بجز رکن اول که در آن «فهم» محور است، دو رکن دیگر یعنی «وضعیت مراد» و «برنامه اقدام» دارای عنصر تصمیم‌گیری هستند. در سطح عمل حکومتی، پدیده تصمیم‌گیری به یک نظام تبدیل می‌شود، زیرا می‌تواند از یک تصمیم فردی فراتر برود. البته ممکن است حکومتهایی باشند که در آن تصمیم‌گیرها به سادگی و بساطت تصمیم‌گیری فرد باشد، لیکن، ما درصدد هستیم مقتضای معقول نظام تصمیم‌گیری را برای داشتن مبنایی برای کارآمدی، بررسی کنیم. می‌توانیم بگوییم که در مورد «تصمیم»، دو بحث عمده وجود دارد: بحث تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری. در تصمیم‌سازی، مسأله کارشناسی نقش عمده را بازی می‌کند، اگرچه اجزا و لوازم متعدد دیگری حول کارشناسی ضروری است - یا عملاً بوجود می‌آیند - تا تصمیم‌سازی کنند (مانند مسائل

سیاسی، گروه‌های «لابی» و...). بحث کارشناسی را در بخش‌های پیشین آورده‌ایم و اکنون به بررسی «تصمیم‌گیری» می‌پردازیم.

۱۷- آنچه که در مقدمه، به عنوان نقطه آغاز، باید اشاره کنیم، هدف عمده نظام تصمیم‌گیری است: «در هر سیستم اجرایی، نظام تصمیم‌گیری باید بهترین تصمیم را به معقولترین وجه ممکن سازد».

«بهترین تصمیم» در سطح حکومت یعنی تصمیمی که بر درست‌ترین تصویر از وضعیت حقیقی استوار بوده و در چارچوب استراتژی ملی، برنامه ملی و برنامه اقدام بخشی حکومت، قرار داشته باشد. در سطوح دیگر هم به تناسب و با کمک همین مفاهیم می‌توانیم «بهترین» را روشن کنیم. اما کمالات نظام تصمیم‌گیری فقط در تحقق بهترین تصمیم نیست، بلکه، در نحوه آن هم هست. در این زمینه، یکی از ویژگیهای اصلی «شفافیت در تصمیم‌گیری» است. اصل شفافیت آثار فراوانی دارد که تنها به دو مورد بسیار مهم آن اشاره می‌کنیم.

اول، مسأله غیرشخصی بودن تصمیمات است؛ یعنی مقام (واحد) مسئول تصمیم‌گیری، براساس واردات شخصیه و یا گمان و خطور در قلب، عمل نمی‌کند؛ استخاره هم باید از همین قماش بحساب آید. البته از استخاره آنچه قویاً منصوص است، همان طلب خیر کردن در قبل و بعد هر تصمیم است و در مواردی که به خاطر

مساوی بودن طرفین امر، سرگردانی وجود دارد، برخی از انواع استخاره مانند ذات‌الرقاع در اخبار آمده است.^۲ لیکن در هر قدمی، از خوردن آب تا صدور حکم درگیری، استخاره کردن نه معقول است، نه منصوص است و نه مشروع!

«غیرشخصی بودن تصمیمها» یعنی هر تصمیم دارای توجیهی عام باشد به طوری که هر عاقلی با ملاحظه آن، تصمیم را بپذیرد. دوم، جلوگیری از ورود اغراض زائد بر موضوع در امر تصمیم‌گیری است؛ زیرا، یکی از پدیده‌های رایج در حکومت (و یا سایر تجمعات عامل) ظهور رقابتها و منافع معارض است، لذا، افراد در جمعهای تصمیم‌گیر، به جای توجه به ماهیت موضوع مورد تصمیم‌گیری، سعی دارند «منافع خط» یا «ترجیحات» خود را پیاده کنند! شفافیت در تصمیم‌گیری این پدیده را تضعیف می‌کند و یا اقلأ آن را مشکل می‌نماید.

۱۸- از جمله تفکراتی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی رایج شده، مسأله «قاطعیت مدیر» است؛ مبتنی بر این تلقی از قاطعیت، معمولاً عدم توجه به «نظام تصمیم‌گیری» یک رویه شده است. تکیه بر نظام تصمیم‌گیری در نظر صاحبان این رای، نوعی تزلزل در قاطعیت و از دست دادن وقت و نهایتاً ناکامی می‌باشد! مدیر قاطع

1- Objective

۲- رجوع کنید به: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، جلد ۸۸، (بیهوت: مؤسسه الوفاء)، صفحه ۲۸۷.

مبتنی بر این تلقی رایج، کسی است که مانند «بولدوزر» می‌بُزد و جلو می‌رود! دل و جرأت دارد و همه از او حساب می‌برند، به همین دلیل، در نظام حکومتی امروز ما «نظام تصمیم‌گیری» در سطوح مختلف در ضعیف‌ترین سطح خود نسبت به سایر جهات حکومت می‌باشد. البته «بن‌بست» در نظام تصمیم‌گیری پدیده‌ای رایج و بسیار آسیب‌رسان است، لیکن، برای خروج از بن‌بست نباید نظام تصمیم‌گیری را از بین برد. بلکه باید عوامل آن را شناخت و اگر در «نظام تصمیم‌گیری شفاف» خللی هست، آن را برطرف کرد. نظام تصمیم‌گیری شفاف برای مدیری خاص درست نمی‌شود، بلکه نظامی غیرشخصی است. از سوی دیگر، مدیر هم در اعمال مدیریت به دلایل مختلفی - از جمله اشکالات در نظام تصمیم‌گیری - با بن‌بست روبرو می‌شود. در «قاطعیت»، عدم گرفتاری در بن‌بست نهفته است، اما نه به بهای فدا کردن «نظام تصمیم‌گیری». مدیری قاطع است که مبتنی بر یک نظام تصمیم‌گیری شفاف، بهترین تصمیم را استخراج و آن را دقیقاً به مرحله اجرا درآورد، نه اینکه همه چیز را به خود وصل کند و فقط با رأی خود قدم بردارد!

کلمه «بولدوزر» که در تعریف مدیر قاطع غالباً به کار می‌رود، خود برای ردّیابی بیماری مدیریتی ما بسیار گویاست؛ اعمال «زور» فراوان با «دقت پایین»! برخی فکر می‌کنند مدیریت کارآمد در این است که با قدرت فراوان و در کوتاهترین زمان امور حل و فصل شود، درحالی که در سیاست،

هنرمندی و کارآمدی در این است که با کمترین «قدرت» سیاسی، بالاترین دقت در عمل پدیدار گردد.

هنر رئیس جمهور آمریکا، برای مثال، در این نیست که با انحلال کنگره و گرفتن همه اختیارات در دست خود مملکت آمریکا را اداره کند، بلکه، قاطعیت و کارآمدی وی هنگامی ظاهر می‌شود که با وجود کنگره‌ای قوی و... بتواند کارهای مهم را به ثمر برساند. البته نباید فراموش کنیم که مسأله کارآمدی برای شخص و نظام از دو مقوله کاملاً متفاوت هستند. اشتباه است اگر صرفاً «توفیق» فرد مدیر یا «عدم توفیق» وی ملاک کارآمدی نظامی قرار گیرد که وی در آن عمل می‌کند. چه بسا مدیران کارآمد که در نظامی معیوب توفیقی ندارند و یا افرادی که به بهای از بین بردن نظامی درست برای مملکت داری موفق به انجام کارهای مهم می‌شوند از سوی دیگر، هیچ عصری نمی‌تواند جایگزین «شخصیت» مدیر گردد و این امر در همه سطوح مملکت‌داری جاری است. بین بودن یا نبودن رهبری لایق تفاوت بسیار است حتی اگر بهترین نظامهای مملکت‌داری وجود داشته باشد؛ همان طور که بین کارآمدی مدیر و کارآمدی نظام مدیریتی که وی در آن عمل می‌کند، تفاوت بسیار است. اگر مدیریتی کاملاً «طبیعی» بشود - مقصود از طبیعی یعنی مانند یک پدیده «اتوماتیک»، در آن صورت این امر حکایت از نقص در نظام مدیریتی و یا نقص در جایگاه مدیر در آن نظام دارد. در نظام کارآمد، برای جریان طبیعی مدیر

گماشته نمی‌شود، بلکه ناظر کافی است.

مروری بر عقائد دیگران

۱۹- در این رساله سعی کرده‌ایم که برای مفهوم کارآمدی و عناصر اصلی آن به کمک تئوری ذاتی عمل آزادی، چهارچوبی را ارائه دهیم. از آنجا که مسأله کارآمدی تجمعهای عامل - که اصطلاحاً «سازمان»^۱ خوانده می‌شوند - مسأله‌ای مهم و محوری در مطالعات مربوطه است، لازم می‌دانیم تا آراء عمده دیگری را که در این باره وجود دارد به اجمال مرور نماییم. این کار خواننده محترم را در مقایسه آن مسلکها با مسلک ارائه شده در این رساله یاری می‌نماید.

۱. تئوری «توفیق»

۲۰- اولین نظری که مورد بحث قرار می‌دهیم، «تئوری توفیق»^۲ است.

مطابق این مسلک، هر سازمانی برای تحقق هدف یا اهداف معینی بوجود می‌آید و برای ارزیابی کارآمدی آن سازمان باید اساس محاسبه را توفیقات نهایی آن سازمان دانست و روشهای نیل به هدف داخلی در امر کارآمدی دخلی ندارند! آنچه که نهایتاً بحساب می‌آید آخر خط است. مثلاً اگر سازمان یک شرکت تجاری یا تولیدی است، هدف حداکثر نمودن سود آن شرکت است و یا اگر سازمان ارتش یک کشور در حال جنگ است، هدفی که مبنای کارآمدی سازمان، مذکور محسوب می‌شود، پیروزی

در جنگ و تسلیم نمودن دشمن می‌باشد و قس علی هذا. طبیعی است که در این دیدگاه سازمانها باید اهداف کاملاً از پیش تعیین شده و قابل «تعیین» و «مرزبندی» داشته باشند و ضمناً بتوان به سوی هدف رفتن را به نحوی دقیق اندازه گرفت. باید دقت نمود که وقتی صحبت از هدف یک سازمان می‌کنیم هدف جزئی و عملی کار سازمان در فعالیتهای جاری خود نمی‌تواند مبنی باشد، بلکه «هدف ذاتی» سازمان مطرح است که به نحوی وجود سازمان را توجیه می‌کند. لازم به تأکید است که اگر از سطح اهداف ذاتی یک سازمان به اهداف «عملیاتی» تنازل کنیم در آنصورت باید اتخاذ آن اهداف خود بخشی از کارآمدی بحساب بیاید و نه تنها دستیابی به آنها، مثلاً، اگر سازمان یک حکومت باشد - که مسئله مورد بحث این رساله است - این «هدف» چیست؟ از آنجا که برای این هدف فهرستهای کاملاً متفاوتی وجود دارد، باید گفت تئوری «توفیق» نمی‌تواند به نحوی دقیق کارآمدی حکومت را توضیح دهد. اگر از «هابز»^۳ برسیم هدف ذاتی حکومت چیست، او خواهد گفت یک هدف و آن استقرار امنیت در معنای وسیع کلمه است؛ امنیت فردی در جامعه و امنیت در مقابل تجاوز دیگران؛ زیرا وی معتقد است که انسانها خود را زیر سلطه حکومت قرار می‌دهند فقط برای تأمین؛ تا در فضای

1- Organization

2- Goal-Attainment

عمل می‌کند. پس به حرف چه کسی باید گوش کرد؟ فیلسوف می‌گوید: به حرف هیچ کس! زیرا هدف ذاتی به قرارداد نیست! آنچه در حکومت ملموس است اهدافی است که در هر اقدام برمی‌گزیند. البته همان طور که در تئوری اعمال آورده‌ایم، وضعیت مراد می‌تواند در لایه‌های گوناگون ظهور کند که قریب و بعید دارد، اما وضعیت مراد غیر از هدف ذاتی حکومت است. از سوی دیگر، افراد و رهبران همواره می‌توانند اهدافی را برای حکومت عمده و نهایی اعلام کنند که عملاً دنبال آن نیستند! پس از مجموع مباحث فوق، می‌توان اشکالات عمده وارد به «تئوری توفیق» را نتیجه گرفت که از آن جمله است:

- روشن نبودن هدف ذاتی (یا اهداف ذاتی) برای سازمان؛

- نبودن معیار دقیقی برای ارزیابی سیر به سوی هدف ذاتی^۱.

لازم به تأکید است که اگر از سطح اهداف ذاتی یک سازمان به اهداف «عملیاتی» تنازل کنیم در آن صورت اتخاذ آن اهداف نباید خود بخشی از کارآمدی بحساب بیاید و نه تنها دستیابی به آنها.

II. تئوری سیستم

۲۲- مفهوم «سیستم» از مفهوم ماشین انتزاع

1- Charles Perrow, 'The Analysis of Goals in Complex Organizations', *American Sociological Review*, (Dec. 1961), pp. 854-66.

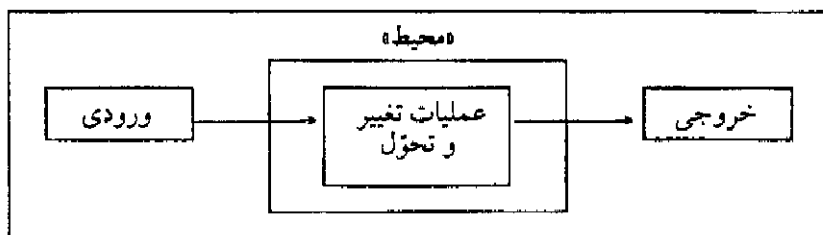
- P. S. Goodman, J. M. Pencings and Associates eds, *New Perspectives on Organizational Effectiveness*, (San Francisco: Josse-Bass, 1977), pp. 26.

امن ایجاد شده هر چه بخواهند بکنند. اگر این امنیت نباشد جنگ حادث و نابودی نتیجه آنست. با این نظر در مورد حکومت، کارآمدی یعنی استقرار امنیت و بس. لذا توسعه، آبادانی، رواج تبلیغات اخلاقی و امثال اینها ملاک نیست. اگر حکومتی بتواند امنیت را مستقر کند کارآمد است.

حال اگر از سقراط پرسیم هدف ذاتی حکومت چیست؟ در جواب می‌گوید: حکومت باید ظهور کمالات انسانی را ممکن سازد. لذا حکومتی مطابق این نظر «کارآمده» است که مردم آن متخلق به اخلاق حسنه و متحلی به کمالات انسانی باشند. طبیعی است که تهیه امنیت فقط از لوازم - و اهداف میانی - است نه هدف نهایی.

از سوی دیگر، سیر به سوی این اهداف مفاهیمی راحت و آسان برای اندازه‌گیری نیست؛ زیرا ممکن است حکومت برنامه‌ای را آغاز کند و پس از چند دوره سختی، به نتیجه برسد. آیا باید حد زمانی برای «توفیق» گذاشت؟ چقدر؟ و اگر نه، هر حکومتی می‌تواند موفق باشد، زیرا حکام آن می‌توانند ادعا کنند که نتایج زحمات آنان در آینده ثمر بخش خواهد بود.

۲۱- نکته مهم دیگر اینست که هدف ذاتی یک سازمان الزاماً همواره و به یک اندازه در نزد اعضاء سازمان و یا رهبران آن مکشوف و یا مورد قبول نیست. مردم و یا دولتمردان الزاماً نظری واحد در مورد هدف ذاتی حکومت ندارند، در حالی که حکومت وجود دارد و به عنوان یک مجتمع عامل،



ریسط ورودی و خروجی را از این تعیین خارج می‌کند؛ به عبارت دیگر عوامل هر قدر رفتارشان شکل یافته‌تر (و تهی‌تر از اراده) و قابل پیش‌بینی‌تر بشود، به کمک سیستم بهتر قابل تعیین خواهند بود؛ این یک تناقض آشکار متدلوزیک است.

در هر حال، هنگامیکه برای بررسی «سازمان» از مدل «سیستم - گونه» استفاده می‌شود، مسأله «کارآمدی» آن (به موازات سه رکن سیستم: ورودی، عملیات تغییر و تحوّل و خروجی) به سه رکن تجزیه می‌شود. به خلاف تئوری توفیق که توجه آن به هدف و دستیابی به آن (خروجی) متمرکز است، کارآمدی در این تئوری، مبتنی بر قدرت تهیه ورودی، نحوه انجام عملیات روی آنها، نحوه سازماندهی خروجی و حفظ استقرار در تعادل سیستم است. می‌توان گفت در روش سیستمی، به نوعی بقای دراز مدت سازمان مبنای کارآمدی است؛ چگونه سازمان منابع مورد نیاز خود را در طول زمان تهیه می‌کند، چگونه خود را به عنوان یک تجمع عامل (سازمان اجتماعی) پابرجا نگه می‌دارد و حفظ می‌کند و بالاخره چگونه به نحو احسن با محیط خود تعامل دارد. اینها عناصری

شده است؛ شاید قدیمیترین استفاده آن در علم النفس ارسطو باشد که در آن «ذهن» را تشبیه به «ماشین چرخ گوشت» کرده است؛ مطابق همین فقه اللغة، هر سیستم، در «محیط» معینی کار می‌کند و دارای سه رکن اصلی است: ورودی، عملیات تغییر و تحوّل و خروجی؛ (شکل بالا).

در قرن بیستم استفاده از مفهوم سیستم در بخشهای مختلف از معارف و فنون گسترش یافت که مهمترین آنها در مورد سیستمهای دینامیک و سیستمهای کنترل (الکترونیک) است. استفاده از این مفهوم در مورد سازمانهای «عامل» و حتی هر «عامل» در علم اقتصاد، جامعه‌شناسی و روانشناسی و علوم کامپیوتر نیز بسیار متداول شده است. به کارگیری مفهوم سیستم برای بررسی عواملی که از آنها فعل اختیاری صادر می‌شود همواره دارای اشکالی بسیار اساسی است؛ مفهوم سیستم هنگامی کارآمد است که ارتباط خروجی و ورودی کاملاً معین و قابل تبیین باشد؛ یعنی عملیات تغییر و تحوّل چنان روشن و مقید باشند که در هر شرایط محیطی، وقتی ورودی تحقق یافت، خروجی کاملاً معلوم و معین باشد. در مورد یک عامل (یا سازمان عامل)، مسأله اختیار،

بکار رفته است و مسأله کارآمدی آنها بسط پیدا کرده و به صورت روشهای شکل یافته ارزیابی کارآمدی درآمده است، لیکن کاربرد این روش در مورد حکومت چندان توسعه یافته نیست. اکنون سعی می‌کنیم توضیح دهیم که عملاً مطابق این مسلک چگونه می‌توان حکومتی را از لحاظ کارآمدی ارزیابی کرد. ابتدا باید مطابق مبنای سیستمی، روشن کنیم که ارکان حکومت به عنوان یک سیستم کدامند.

- محیط حکومت؛

- ورودی؛

- عملیات تغییر و تحوّل؛

- خروجی؟

۲۴- اولین مطلب، در مورد حکومت، لزوم خط‌کشی بین حکومت و شرایط محیطی آنست. در اینجا دو نظر مطرح می‌گردد: در نظر اول، حکومت مجموعه حکام و مردم را در بر می‌گیرد، بنابراین «محیط» حکومت عبارتست از جغرافیا، امکانات و شرایط خارجی؛ در نظر دوم، حکومت به حکمرانان (دستگاه حکومتی) محدود می‌گردد و شامل مردم نیست. بنابراین محیط حکومت شامل محیط داخلی است که متشکل از مردم، امکانات و غیره است و محیط خارجی. ما نظر دوم را پایه قرار می‌دهیم.

۲۵- خروجی حکومت، به عنوان سیستم، چیست؟ پاسخ به این سؤال در واقع ما را به مسأله ماهیت حکومت می‌کشاند؛ زیرا

هستند که عملاً ضابطه‌ای سنجیده را برای مفهوم کارآمدی عرضه می‌کنند.

به نحو طبیعی در مسلک مبتنی بر مفهوم سیستم، فرض شده است که هر سیستم می‌تواند از «زیرسیستمهای» متعددی درست شده باشد که مسأله کارآمدی در مورد آنها نیز قابل طرح است و در واقع اگر هر یک از این زیر سیستمها بد عمل کنند (با کارآمدی پایین)، در کارآمدی کل سیستم مؤثر خواهد بود. همچنین «کارآمدی» ایجاد می‌کند که سازمان از محیط خود آگاهی درستی داشته باشد و بتواند با عوامل مؤثر به نحو مناسب تعامل داشته باشد. اگر سازمان یک شرکت تولیدی باشد، عوامل محیطی شامل مشتریان کالا، فروشندگان (مواد اولیه مثلاً)، دستگاههای دولتی ذی‌ربط، اتحادیه‌ها و... وجود دارند که می‌توانند جریان آرام عملیات سازمان را بهم بزنند. اینها عوامل مؤثر محیطی هستند که یک سازمان کارآمد باید اولاً آنها را خوب بشناسد و ثانیاً بتواند به درستی با آنها تعامل داشته باشد. اگر سازمان یک دولت باشد، عناصر محیطی آن را می‌توان به داخلی و خارجی تقسیم کرد؛ و حکومت باید این عناصر را به خوبی شناخته، بتواند با آنها به نحوی کار کند که استقرار و امنیت و آرامش کشور محفوظ باشد.

همانطور که اشاره کردیم «بقا» و «دوام» یکی از ملاکهای کارآمدی است؛ لذا جایگزینی منابع مصرف شده یک ضرورت است.

۲۳- اگر چه غالباً تئوری سیستمها در مورد

دوم، برقراری نظم و قانون؛ در واقع این مسأله به «امنیت» به معنای وسیع کلمه بر می‌گردد. هابز، دفاع در مقابل تهاجم خارجی و برقراری نظم در داخل را هر دو از مقوله امنیت می‌داند.

سوم، حفظ نظام؛ همه حکومتها حفظ خود را یک اولویت می‌دانند البته در اینجا مقصود حفظ در مقابل دشمنان یا رقبای سیاسی داخلی است. البته حفاظت از خود صور مختلفی دارد؛ گاه حفاظت از یک نظام است مانند دموکراسی، شاهنشاهی یا حکومت اسلامی؛ و گاه حفاظت از گروه حکام مطرح است و گاهی هم هر دو

چهارم، مدیریت اقتصادی؛ در قرون اخیر حکومت وظایف متعددی را به عهده گرفته است که در سابق چنین نبوده است. مثلاً ارائه خدمات پزشکی، حمایت از مصرف‌کنندگان، حمایت از تولید و خلاصه طراحى توسعه و مدیریت اقتصادی جامعه. پنجم، تحکیم فرهنگی؛ که بر اساس نوع حکومت، مردم و ارزشهای حاکم بر رفتار آنان متفاوت خواهد بود. مثلاً در نظام اسلامی، سوق مردم به سوی دین و معنویت و اطاعت از احکام الهی و آشنایی با معارف حقه از حوزه‌های مهم کار «ارشادی» حکومت است.^۱

براساس آن می‌توان برای حکومت وظائف گوناگون تصور کرد. اما از سوی دیگر می‌توانیم بیان کنیم که: خروجی حکومت به عنوان یک سیستم، «صدور حکم و اجرای آنست». البته حکومتها گاه تولید کالا دارند و یا خدمات ارائه می‌دهند اما نمی‌توان این اقدامات را معادل عمل یک بنگاه اقتصادی دانست، زیرا، در بنگاه اقتصادی، «کسب نفع بیشتر» خود یک هدف نهایی می‌تواند باشد، در حالی که برای حکومت دنبال «سود دمی» واحدها رفتن هم به خاطر هدف دیگری است! در هر حال، اگر این استدلال هم مورد مناقشه باشد، می‌توانیم بگوییم که حکومت، بماند حکومت، در موضع صدور و انفاذ حکم است و اگر کارهای دیگر هم می‌کند به علت ضرورت است.^۱

از آنجا که «صدور و انفاذ حکم» مفهومی کلی است و در ذهن تصور روشن آن ممکن است مشکل باشد، می‌توان با توسل به اهداف صدور و انفاذ حکم، آن را روشن تر ساخت. مثلاً، در کتب مربوط به علم سیاست متداول است که وظایف دولت را به پنج فقره محدود می‌کنند: **اول**، حفاظت در مقابل تهدید خارجی است؛ در این زمینه دولتها از امکانات گوناگون استفاده می‌کنند که مهمترین آن دیپلماسی و قدرت دفاعی است. اهمیت این مسأله تا حدی است که هابز شرط لازم «حکومت بودن» را در یک کشور قدرت دفاع می‌داند!

1- Gabriel Almond and G. Bingham Powell, *Comparative Politics: A Development Approach*, (Boston: Little, Brown, 1966), pp. 128-163

2- Fred H. Willhoite, *Power and Governments*, (California: Brooks/Cole Publishing Company, Pacific Grove, 1988), pp. 84-92.

تشابهی بین این تئوری و تئوری توفیق پیدا می‌شود! حال، به عنوان نمونه، مجموعه سؤالاتی را می‌توان مطرح کرد که پاسخ بدانها به ما امکان ارزیابی کار حکومت را می‌دهد:

- حکومت چگونه باید با محیط خود تعامل دارد؟

الف- با مردم چه رابطه‌ای را دارد؟ آیا تویی آنان را بهمراه دارد؟ تا چه اندازه؟

ب- مدیریت خود بر منابع و امکانات را چگونه اعمال می‌کند؟ آیا هر چه دارد یکجا بکار می‌گیرد؟ یا اینکه طوری برنامه‌ریزی می‌کند که همواره منابع مورد نیاز خود را در دسترس داشته باشد؟

ج- با محیط خارجی خود چه گونه تعامل دارد؟ منفعل است؟ جسورانه است؟ رابطه معقول و قابل اطمینانی برقرار کرده است؟ روابط در خدمت اغراض نظام است یا نه؟

- نحوه عمل و گردش کار درونی حکومت چگونه است؟

الف- سازمان حکومت چگونه است؟ آیا امکان خود ارزیابی و تصحیح وجود دارد؟
ب- انتخاب کارگزاران بر چه اساسی است؟ آیا بر اساس لیاقت در جای خود قرار گرفته‌اند یا بر اساس رابطه با رؤسا و یا گروههای قدرت؟

ج- نظام تصمیم‌گیری چگونه است؟ آیا مصالح بر اساس کارشناسی مطرح است یا سیستم قدرت در دستگاه حاکمه؟

د- قانون چه جایگاهی دارد؟ دستگاه

۲۶- حال باید بررسی کنیم که ورودیهای حکومت چیست؟ باید گفت امکانات و منابعی است که دولت در اختیار دارد: از همه مهمتر مردم و اطاعت آنان است! سپس نیروی انسانی، منابع مالی و سایر امکاناتی که دولت از قبیل مالیات و غیره در دسترس دارد، مطرح می‌گردد. واحدهای تولیدی (مانند اسلحه سازی و غیره) و خدماتی (مانند ارتباطات) همه می‌توانند از منابع ورودی دولت محسوب گردند. دولت با استفاده از این امکانات باید به احکام درست دست یابد و با امکاناتی که دارد آن احکام را اجرا کند. به عبارت ساده‌تر، با صدور و انفاذ احکام به انجام وظایف اصلی خود (مانند پنج وظیفه اشاره شده در بند (۲۵)) قیام نماید.

۲۷- حال فرض کنید در موضع ارزیابی کارآمدی کشور X قرار گرفته‌ایم؛ حکومت این کشور را مانند یک سیستم باز می‌انگاریم که با محیط خود در تعامل بوده و دارای ورودی و خروجی است و خروجیها از عملیاتی که حکومت روی ورودیها انجام می‌دهد بدست می‌آید.

اولین نقصی که در این مدل مشاهده می‌شود این است که مانمی‌توانیم خروجی را مستقلاً مبنای ارزیابی کارآمدی قرار دهیم، بلکه باید خروجی سیستم را در ارتباط با اغراض و اهداف^۱ مانند اهداف پنجگانه فوق (حفاظت در مقابل تهدید خارجی، برقراری نظم و قانون، حفظ نظام، مدیریت اقتصادی و تحکیم فرهنگی) مطرح نماییم. از این جهت

دارند؟
 ب- مردم از لحاظ تفکر چقدر اصولی هستند؟
 ج- حق و بساطل، درست و نادرست چقدر مورد حساسیت است؟
 طبیعی است که سؤالات فوق صرفاً به عنوان نمونه‌هایی مطرح شده‌اند؛ من می‌خواستم به نحو عملی نشان دهم که اگر در موضع ارزیابی حکومت بنشینیم، عمل کردن بر اساس تئوری سیستمها چگونه خواهد بود. در واقع باید فهرست کاملی از این سؤالات تهیه شود و پاسخها دقیقاً ارزیابی گردد و نهایتاً حکم در مورد کارآمدی حکومت صادر گردد. فهرست این سؤالات می‌تواند هزاران سؤال باشد! به عنوان مثال در برخی از انواع کمپانی‌ها، فهرست سازمان یافته سؤالات به حدود ده هزار مورد می‌رسد!

III. رضایت مردم

۲۸- مطابق این تئوری، حکومتی کارآمد است که عناصر مؤثر در بقای خود را ارضا کند؛ و اگر «مردم» عنصر اصلی در حیات حکومت هستند، بنابراین مقیاس کارآمدی آن حکومت بسته به میزان جلب رضایت مردم است. البته ممکن است در نظامی خبرگان^۲ خاصی محور بقای حکومت باشند و یا بخش خاصی از جمعیت (که بر اساس

قانون سازی چگونه کار می‌کند؟ آیا با حقایق و نیازها هماهنگ است؟
 ه- اجرای قانون چگونه است؟ آیا همه خود را بدان ملزم می‌دانند؟ آیا در اجرا فساد هست یا نه؟ آیا مردم نسبت به قانون توجه هستند؟
 - امنیت داخلی چگونه است؟
 الف- آیا گروه‌های تروریست در کشور عمل می‌کنند؟
 ب- آیا قتل و دزدی و جنایت رواج دارد؟
 ج- آیا مردم در کسب و کار تأمین دارند؟
 د- آیا مردم در فکر و اندیشه و فعالیت فکری و هنری و... تأمین دارند؟

- وضع اقتصادی چگونه است؟
 الف- آیا درآمد سرانه بالاست؟
 ب- توزیع سرمایه و امکانات چگونه است؟
 ج- خط فقر کجا است و چه تعدادی از مردم زیر خط فقر هستند؟
 د- اشتغال، تأمین اجتماعی و خدمات پزشکی و مسکن در چه وضعی است؟
 ه- تولید سرانه چقدر است؟
 و- صادرات چه حد است؟ چه کیفیتی دارد؟
 ز- از لحاظ مدرتیزه بودن در چه وضعی است؟

- اوضاع فرهنگی جامعه چگونه است؟
 الف- آیا مردم به مکتب خاصی گرایش

1- Jackson Martindell, *The Scientific Appraisal of Management*, (New York: Harper & Row, 1962).
 2- Elite

امثیت متفق القولند. اما در مدیریت اقتصادی جامعه، مثلاً ترجیح توزیع عادلانه‌تر ثروت یا اتخاذ سیاستهایی که چرخهای تولید را به کار می‌اندازد و در دراز مدت (با ضمن چند برنامه) فواید همگانی دارد، ائتفاق نظر وجود ندارد. خصوصاً سازی هم از این مقوله است، ارائه طرحهای عمومی درمانی و بیمه از دیگر مسائل مورد تردید می‌باشند. در مسائل فرهنگی و اجتماعی قضیه از این هم فراتر است، فرض کنید در حکومتی هم جنس‌بازی ممنوع باشد، لیکن اکثریت مردم طالب آن باشند؛ مطابق تئوری، حکومت کارآمد باید سعی کند مردم را راضی کند، لذا یا باید نظر مردم را تغییر دهد و اگر نتوانست قانون را از سوی دیگر، مردم به بسیاری از جزئیات عمل حکومت نه آشنا هستند و نه علاقه‌مند به آشنایی؛ بلکه به نتایج آن توجه دارند. بنابراین، مطابق مسلک فوق، کارآمدی عملاً روی نتایج متمرکز می‌شود و از این جهت با اولین مسلک، که مسلک توفیق بود، به نحوی قریب الاق است.

تئوری «رضایت مردم» در واقع برای سطح عمومی‌تری که شامل سازمانهای عامل است قابل بیان می‌باشد لیکن با توجه به موضوع رساله حاضر ما درباره حکومت آن را مطرح کرده‌ایم^۱.

IV. نسبیّت در کارآمدی

۳۲- چهارمین تئوری در کارآمدی سازمانها

نژاد و یا دین مثلاً تعریف شده‌اند) ملاک باشند، در آن صورت رضای آنها کارآمدی را تعیین می‌کند. نظامهای دموکراسی لیبرال و همچنین نظام جمهوری اسلامی هر یک بنابر استدلال ویژه ماهیت خود، نظر مردم در مورد حکومت را اساسی می‌دانند، لذا مطابق تئوری فوق الذکر «کارآمدترین حکومت آنست که بهترین رضایت مردم را به خود جلب نماید».

۲۹- در عمل، تشخیص رضایت مردم خود امر آسانی نیست و اشکالات مفهومی بسیار دارد؛ زیرا نمی‌توان در هر مورد به آراء عمومی مراجعه کرد. حتی در صورت مراجعه، چه درصدی باید ملاک رضایت باشد؟ بدیهی است نمی‌توان صد در صد را ملاک دانست و از سوی دیگر مفهوم اکثریت هم می‌تواند مسأله‌ساز باشد و این تردید را بوجود آورد که فرضاً چرانیاید عدم رضایت ۴۰ درصد بحساب بیاید؟ راه عملی اینست که در نظامهایی که مردم در انتخابات مجلس و یا رئیس کشور و امثال اینها نقش دارند و رضایت و یا عدم رضایت مردم در گزینشهای آنان منعکس می‌شود، در همه موارد مراجعه به آراء عمومی لازم نیست.

۳۰- ممکن است در ابتدا تئوری رضایت مردم برای کارآمدی بسیار فرصت طلبانه بحساب آید لیکن در پیاده کردن آن بخشهای عمده‌ای از نتایج تئوریهای قبلی ظاهر می‌شود. مثلاً عموم مردم در خصوص دفاع در مقابل تجاوز خارجی و یا استقرار

1- Jeffery and Pfeffer and Gerald Salancik, *The External Control of Organizations*, (New York: Harper & Row, 1973).

حکومت باعث هماهنگی و نظم و قابلیت پیش‌بینی بیشتر است.

سؤال دوم: درباره اولویت وضع مردم یا وضع حکومت است؟ آیا قدرت حکومت و توانایی آن بر اتمام طرحهای مهم اولویت دارد یا کاهش فشاری که به مردم وارد می‌گردد و رفاه و راحتی آنان؟ طبیعی است که دولت صادقانه می‌تواند در اولویت طرحهای مهم خود و لزوم تحقق آنها و آثار دراز مدت آن برای مردم صحبت کند، لیکن در مقابل چه بهایی باید پرداخت گردد؟ آیا می‌توان نسلی را تحت فشار قرار داد تا نسل دیگر در رفاه باشد؟ کدام دولت کارآمدتر است؟ دولتی که سعی دارد مردم خود را راحت‌تر نگه دارد تا آنان در فرجه‌ای که می‌یابند دست به نوآوری و خلق کارهای بزرگ بزنند یا دولتی که سعی دارد کارهای بزرگ را به سرعت انجام دهد و آنها را در معرض استفاده مردم بگذارد؟

سؤال سوم: اهداف یا وسائل کدام مهمتر است؟ آیا می‌توان گفت: چگونگی انجام کارهای مهم اهمیتی ندارد بلکه مهم این است که طرحها انجام شود، مثلاً سدها ساخته شود، پلها زده شوند، راهها ساخته شود و ... یا اینکه مهم ایجاد یک سیستم درست کاری است که خود می‌تواند دهها کار درست را در آینده شکل دهد؟ تئوری نسبیّت در کارآمدی معتقد است پاسخ به سؤالات فوق (و تعداد دیگری سؤال مشابه) می‌تواند چارچوب ویژه‌ی مورد نظر

(تجمعهای عامل)، بر اساس عدم وجود یک مبنای واحد و اصیل برای مفهوم و میزان کارآمدی است! مبتنی بر این نظر بسیاری از ارزیابیهای کارآمدی در واقع بیان دیدگاه «ارزیاب» است تا مطلب اصیلی درباره سازمان. لذا باید کارآمدی را مسأله‌ای «ارزشی» تلقی کرد. مبنای دومی که در این مسلک مطرح است محدود بودن زمینه‌های ارزشی دخیل در مسأله کارآمدی است. ترکیب این دو اصل امکان می‌دهد که بر اساس ترکیبی از معیارهای ارزشی مختلف، «مدلهای عملی» برای ارزیابی کارآمدی سازمانها به تناسب وضع ناظر تهیه شود و بر آن اساس کارآمدی تعیین گردد.

۳۳- برای روشتر شدن نحوه عمل تئوری نسبیّت، مجدداً بحث کارآمدی را به حکومت که یکی از انواع سازمانها و البته از مهمترین و پیچیده‌ترین آنهاست، محدود می‌سازیم. حال سه سؤال مهم مطرح می‌کنیم که نوع پاسخ به آنها، در واقع مبانی ارزشی مختلفی را برای کارآمدی بیان خواهد کرد:

سؤال اول: انعطاف یا تمرکز؟ آیا بهتر است که دولت کارهایش را با کنترل و تمرکز دقیق انجام دهد یا اینکه بخشهای مختلف بتوانند به نحو موضعی مدیریت کنند؟ طبیعی است که مدیریت موضعی امکان ظهور ابتکارات و نوآوریها را در مدیریت بالا می‌برد در حالی که اداره متمرکز

برای ارزیابی کارآمدی حکومت را به دست دهد که بر مبنای آن می‌توان کارآمدی را تعریف و اندازه‌گیری کرد.^۱

۳۴- در مورد کارآمدی مسلکهای دیگری هم وجود دارد که ما بدانها اشاره‌ای نکرده‌ایم. غرض ما از طرح چهار تئوری عمده در این باره امکان مقایسه تئوری عمل محور - تئوری عملی کارآمدی^۲ که اساس رساله را تشکیل می‌دهد - با آراء دیگران است. در این مقایسه نکات زیر قابل توجه می‌باشد:

الف- در هیچ یک از تئوریهای چهارگانه برای کارآمدی، سرچشمه‌ی اصلی دقیقاً روشن نشده است، در حالی که در تئوری عملی کارآمدی، این سرچشمه به نحو دقیق معین گشته که همان ماهیت «عامل بودن» واحد مورد ارزیابی است.

ب- امکان دستیابی به عناصر دخیل در کارآمدی را فراهم ساخته و مفزعی برای نجات از تردیدات و نوسانات تئوریهای ارائه شده دیگر است. حقیقتاً به خاطر عدم توجه به ریشه کارآمدی و نداشتن تصویری درست از مساهمیت آن، محققان در وادی وسیعی سرگشته شده و هر یک به دلیلی کاملاً جعلی^۳ راهی را برای خود برگزیده‌اند! تئوری عملی کارآمدی به سرتاسر بحث کارآمدی «هم‌ریختی» و «تناسب» و سامان دقیق و فنی می‌دهد.

ج- نکته جالب دیگر این است که جهات برجسته در تئوریهای مختلف به نحو طبیعی (و نه از سرگردآوری و جمع‌بندی!) در

تئوری عملی کارآمدی ظاهر می‌شوند. مثلاً، اطلاع دقیق از محیط که در تئوری سیستمی کارآمدی آمده است، دقیقاً در مرحله‌ی تصویر از وضعیت حقیقی ظاهر می‌گردد. وضعیت حقیقی شامل وضع محیطی است و البته از آن فراتر رفته و وضعیت حقیقی خود سیستم را نیز شامل است، یا در وضعیت مراد، اغراض مختلف (درازمدت و کوتاه مدت) و مسائل ارزشی همه راه دخالت دارند. در بررسی پروتکل عمل نحوه بکارگیری ابزارهای کار، تکنولوژی و امثال اینها (و به عبارت دیگر بحث وسیله در مقابل هدف) داخل می‌شود و هر یک در جای خود قرار داشته و نقش شایسته خود را بازی می‌کنند.

د- نکته‌ی مهم دیگر که لازم است در این موضع ذکر گردد، لزوم استنتاج قواعد عملی ارزیابی کارآمدی به تناسب نوع سازمان مورد بررسی می‌باشد. توضیح اینکه، در این رساله علاقه‌ی اصلی ما به مسأله‌ی کارآمدی حکومت بود. حکومت تنها یک «سازمان» از میان صدها نوع «سازمان» است که به عنوان تجمّع عامل، محسوب می‌شود تئوری عملی کارآمدی برای هر نوع سازمان قابل پیاده کردن می‌باشد. لیکن به تناسب ویژگیهای سازمانها می‌توان آنها را دسته‌بندی کرد و از آن ضوابط و قواعد کاربردی را که

1- Robert E. Quinn and John Rohrbaugh, "A Competing Values Approach to Organizational Effectiveness," *Public Productivity Review*, No. 5, (1981), pp. 122-40

2- Action Theory Approach to Effectiveness (ATAE)

3- Conventional

طبیعی است که بقای سیستم مزبور به «محیط» آن بستگی دارد، همان طور که رفتار آن.

به دلایل متعدد معتقد تئوری سیستم‌ها برای علم سیاست و به خصوص فهم «عناصرعامل» مبنای قابل نیست؛ درحالی که در مورد واحدهای بیولوژیک می‌تواند مبنای بسیار قابل به شمار آید. [۲]- همان طور که در حاشیه شماره [۱] اشاره کردم، مسأله کارآمدی یک سازمان در واقع قلب هر تئوری سازمان (و علم مدیریت) است. اما، با وجود تداول مفهومی عمومی از کارآمدی در سطوح مختلف «عوامل» (فردی و جمعی)، سردرگمی عجیبی بین محققان علم سیاست در ارائه مبنای قوی و منطقی در این خصوص دیده می‌شود. مثلاً، برخی با برشمردن تفاوت‌های آشکار در تلقی از کارآمدی (حدود سسی مورد) چنین نتیجه گرفته‌اند که تلاش برای ارائه مبنای منطقی برای مفهوم کارآمدی آب در هاون کوفتن است.^۴ در چنین شرایطی، تئوری کارآمدی‌ای که ما ارائه کرده‌ایم از سویی، یک سرچشمه واحد برای مفهوم کارآمدی ارائه می‌دهد و از سویی دیگر، با ارائه تصویری از ماهیت عمل، امکان انتخاب متغیر یا متغیرهای ویژه را - در هر مورد به تناسب تأکید و توجه خاص عامل یا شرایط (ناظر) - برای ارزیابی کارآمدی فراهم می‌سازد.

□ □ □

- 1- Organization
- 2- Effectiveness
- 3- Organization Theory

۴- رجوع کنید به:

John P. Campell, "On The Nature of Organizational Effectiveness" in P.S. Goodman, J.M. Pennings und Associates, eds., *New Perspectives on Organizational Effectiveness*, (San Francisco: Josse - Bass, 1977), PP. 36- 41.

به راحتی توسط مدیر و یا مسؤل و ماهیت ارزیاب قابل سنجش باشد، استنباط و به صورت چارچوب اجرایی عرضه کرد. در مورد حکومت هم چنین است؛ یعنی از مبنای عمومی فوق باید حرکت کرد و شاخه‌های مختلف را به نحو سیستماتیک ریز کرد و در هر مورد مسأله کارآمدی را تحلیل کرد (مبنی بر تئوری اصلی) و نهایتاً ضوابط عملی (کاربردی) را تدوین نمود که می‌تواند بسیار مفصل و وسیع هم باشد.

(حواشی)

[۱]- «تجمع عامل» را معمولاً «سازمان» می‌نامند. البته سازمان می‌تواند یک عضو داشته یا یک کشور باشد. سازمانها از جهات مختلف مورد مطالعه قرار می‌گیرند. بررسی سازمانها از لحاظ کارآمدی^۱ علم مدیریت به معنی اعم را تشکیل می‌دهد. علم مدیریت یا تئوری سازمان^۲، مانند علم اقتصاد، هم در موضع توصیف پدیده عینی خارجی است (که همان جهت مورد نظر درباره سازمان است) و هم در موضع «توصیه» و یا «نسخه‌نویسی» قرار می‌گیرد. غالباً گفته می‌شود اگر بخواهیم دقیقتر صحبت کنیم باید جهت توصیفی را مبنای علمیت بگذاریم و جهات توصیه‌ای را به «فن» مدیریت احاله بدهیم.

البته در تئوریهای مختلف سازمان، مبنای فلسفی (انتولوژیک) مختلفی به کار می‌رود. ما در این رساله روی عنصر «عامل» بودن تکیه کرده‌ایم و تجمعی را که می‌تواند مصدر فعل اختیاری باشد، تجمع عامل یا سازمان نامیدیم. لیکن در مقابل این مسلک، مبنای دیگری وجود دارد که سازمانها را شبیه یک «واحد بیولوژیک» در نظر می‌گیرد و در واقع مانند یک «سیستم باز» بر اساس رابطه ورودی - خروجی تعریف می‌کند.